

ارث زوجه از ماترک زوج از منظر فقه گویا

(مقارنه ای در آراء مشهور فقیهان امامیه و دیدگاه مرحوم استاد علامه صادقی تهرانی(ره) در محرومیت زوجه از برخی ماترک)

ابراهیم فولادی سوادکوهی

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

چکیده:

از جمله فروع اراث در فقه امامیه که معرکه آراء است محرومیت زوجه از تصاحب برخی از اموال برجای مانده از زوج خویش می باشد که از طرف اکثر ایشان مورد پذیرش قرار گرفته. بر طبق نظر مشهور فقههای امامیه، زوجه از عین و قیمت مطلق اراضی محروم است؛ هم چنین از عین آلات و ابنیه و اشجار موجود در زمین نیز ممنوع بوده ولی سهم ایشان از قیمت آن ها محفوظ است. اقوال دیگری نیز در این خصوص مطرح شده که با پذیرش اصل محرومیت، دایره مضیق تری برای آن تعریف کرده اند. در مقابل عده قلیلی از ایشان این محرومیت را رد کرده و زوجه را سهیم در تمامی اموال می دانند. فقهایی مانند اسکافی، صادقی تهرانی، ارباب، موسوی غروی، فضل الله، جناتی، صانعی از این دسته اند. در اثبات این نظر می توان به برخی آیات و روایات استناد کرد لیکن مشهور فقها این ادله را نپذیرفته و به نقد آن ها پرداخته اند. ایرادات مطروحه بی پاسخ نبوده و قول به ضعف این نظر ناتمام است. عمده دلیل مشهور فقیهان در اثبات این محرومیت نیز روایات منتسب به معصومین علیهم السلام است که اکثر آنها، به ضعف سندی و تعدادی نیز به ضعف مفادی مبتلا می باشند. این روایات علاوه بر مخالفت با قرآن در آیات ۷ و ۱۲ سوره نساء، و همچنین تعارض با برخی روایات که مفید استحقاق زوجه در تمام ماترک اند، در میزان محرومیت نیز با یکدیگر تضارب دارند. ادعای تواتر این روایات و جبران ضعف سندی آنها بواسطه عمل مشهور فقیهان نیز قابل دفاع نیست.

واژگان کلیدی: اراث، زوجه، ماترک، محرومیت، صادقی تهرانی، فقه امامیه

مقدمه:

بر طبق نظر مشهور فقهای امامیه که دارای طرفداران نامداری همچون شیخ طوسی، علامه حلی، محقق حلی، شهیدین، فخر المحققین، صاحب جواهر و... می باشد زوجه از عین و قیمت تمامی زمین های باقی مانده از زوج اعم از زمین های مزروعی، باغ، زمین خانه مسکونی و... محروم است و سهمی از آن ها به ایشان تعلق نمی گیرد. هم چنین از عین آلات و ابنیه و اشجار موجود در زمین نیز ممنوع بوده و صرفاً به میزان ربع یا ثمن در قیمتشان سهم شناخته شده اند. در این خصوص برخی آراء دیگری نیز در فقه امامیه مطرح شده است. لازم به ذکر است که به موجب ۹۴۶ سابق قانون مدنی ایران: «زوج از تمام اموال زوجه ارث می برد لیکن زوجه فقط از اموال ذیل: ۱- از اموال منقوله از هر قبیل که باشد ۲- از ابنیه و اشجار». همچنین ماده ۹۴۷ سابق در مقام تبیین حکم فوق اشعار می داشت: «زوجه از قیمت ابنیه و اشجار ارث می برد و نه از عین آنها...». در اسفند ۱۳۸۷ ماده فوق الذکر بدین نحو که: «زوج از تمام اموال زوجه ارث می برد و زوجه در صورت فرزند دار بودن زوج یک هشتم از عین اموال منقول و یک هشتم از قیمت اموال غیر منقول اعم از عرصه و اعیان ارث می برد. در صورتی که زوج هیچ فرزندی نداشته باشد سهم زوجه یک چهارم از کلیه اموال، به ترتیب فوق می باشد.» اصلاح گردید.

ما در این نوشتار و به تناسب قدردانی از مقام بارز علمی فقیه برجسته و فرزانه، استاد الفقها و المفسرین مرحوم آیت الله العظمی شیخ محمد صادقی تهرانی (رضوان الله تعالی علیه) و در جهت شناسایی جوانب و ادله فتوای ایشان در این فرع فقهی، در گفتار نخست به بیان دیدگاه مشهور فقهای امامیه در این خصوص می پردازیم و در ادامه به بررسی آیات وارده در ارث زوجه و همچنین روایاتی می پردازیم که موافق با حکم قرآن می باشند. (گفتار دوم) در گفتار سوم نیز به بررسی سندی و دلالتی روایات وارده که مستند دیدگاه مشهور فقها قرار گرفته اند خواهیم پرداخت. باشد تا مرضی امام عصر (عجل الله) افتد و موجب رضایت و شادی روح آن استاد فرزانه شده و گوشه ای از زحمات ایشان را جبران نماید.

گفتار نخست: آراء مشهور فقیهان امامیه

دیدگاه نخست) محرومیت از عین تمام اراضی و آلات و ابنیه و اشجار با لحاظ قیمت آنها

بنابر این نظر زوجه از عین تمام اراضی اعم از زمین مزروعی، باغ و بستان، کشتزارها و زمین خانه مسکونی و زمین بایر محروم می باشد لیکن از قیمت اراضی و آلات و ابنیه و اشجار موجود در آنها، سهم زوجه به وی پرداخت خواهد شد. (صدوق، همان، ص ۳۴۹؛ شعرانی، شرح تبصره، ص ۶۶۸). رهبر انقلاب نیز در پاسخ به استفتائی که از ایشان گردید، در این خصوص می فرمایند: "زوجه خواه دارای فرزند از شوهرش باشد یا نباشد از قیمت زمین خواه زمین خانه یا مغازه یا زمین باغ یا مزرعه ارث می برد."^۱

از مذاقه در کلام این دسته از فقها معلوم می گردد که نظر ایشان بر سه وجه استوار است. در اصل محرومیت، بر روایات وارده؛ در میزان محرومیت، علت یا حکمت های موجود در ذیل برخی از این روایات که در مقام چرائی این محرومیت جلوگیری از ایجاد آزار روحی (سنگینی ورود اجنبی در فرض ازدواج مجدد زوجه و شریک شدن غریبه در ملک موروثی ایشان) و مزاحمت ملکی محتمل الوقوع را (به فرض ازدواج زوجه و ورود افراد جدید) مطرح می

^۱ - ر.ک. به آدرس اینترنتی <http://www.leader.ir/tree/index.php?catid=۴۹>.

نمایند، موثر در مقام اند. در زوجه مشمول این حکم نیز که در اینجا انحصار در زوجه غیر ذات ولد از زوج دارد، به مقطوعه ابن اذینه^۲ نظر دارند؛ کما اینکه اکثر روایاتی که صدوق در کتاب خویش نقل کرده، در آنها کلمه «عقار» بکار رفته و عقار به معنای هر چیزی است که دارای اصل و ثبات است یعنی اموال غیر منقول.

دیدگاه دوم) محرومیت از عین و قیمت زمین خانه ها و عین ابنیه و اشجار با لحاظ قیمت آنها

قائلین به این نظر زوجه را از عین و قیمت زمینی که در آن بنای مسکونی نهاده شده، محروم می دانند و در عین حال نظر به پرداخت سهم ایشان از قیمت ابنیه و اشجار موجود در آن دارند. (شیخ مفید، المقنعه، ص ۶۸۷؛ همو، المسائل الصاغانیه، ص ۱۰۰؛ ابن ادریس، سرائر، ص ۲۵۸؛ آبی، کشف الرموز، ص ۴۶۳ و ۴۶۴) علامه حلی در این خصوص بیان می دارد: «قول شیخ ما (شیخ مفید) بواسطه تقلیل تخصیصی که در آن وجود دارد نیکوست چرا که قرآن دال بر توریث است مطلقاً، پس تخصیص مخالف کتاب بوده و هر آنچه از آن بکاهد، اولی است». (علامه حلی، مختلف الشیعه، ص ۳۵ و ۳۶) مستند این نظر از یک طرف روایات وارده در خصوص محرومیت و بالآخر آنها بی استیفاء است که صراحتاً در آنها لفظ «رباع» به معنای خانه مسکونی در آنها بکار رفته و از طرف دیگر اجماع ادعایی. همچنین اخذ به قدر متیقن در روایات وارده در خصوص محرومیت نیز می تواند مورد تمسک قرار گیرد.

دیدگاه سوم) محرومیت از عین زمین خانه مسکونی و آلات و ابنیه با لحاظ قیمت آنها

بر اساس این نظر زوجه صرفاً از عین زمین خانه مسکونی و ابنیه و اشجار موجود در آن محروم می باشد لیکن سهم ایشان از قیمت این اموال و هم چنین از سایر ماترک محفوظ و واجب الادا است. (سید مرتضی، الانتصار، ص ۵۸۵؛ موسوی بجنوردی، مجموعه مقالات، ص ۴۸ و ۳۰) سید علم الهدی در تبیین دلیل خویش بیان می دارد که از یک طرف فقها اجماع بر محرومیت زوجه از زمین خانه مسکونی و آلات و ابنیه دارند و از طرف دیگر سهم بودن تمام وراثت در ماترک ظاهر آیه هفتم سوره نساء است؛ فقهای ما اجماع ندارند که محرومیت هم در عین و هم قیمت زمین خانه مسکونی باشد، لذا اگر سهم زوجه از قیمت این اموال به او پرداخت شود هم اجماع فقها رعایت شده و هم ظاهر آیه محفوظ مانده است. (سید مرتضی، همان، ص ۵۸۲، م ۳۱۶؛ همو، الرسائل، ص ۲۵۹، م ۸۴) علامه ابن نظر را تحسین می کند (علامه حلی، مختلف الشیعه، ص ۳۵) و محقق سبزواری نیز اعتقاد به آن را وجیه می داند (سبزواری، کفایه الاحکام، ص ۳۰۴ و ۳۰۵) در مقابل، صاحب جواهر بیان می دارد که این نظر مخالف روایات وارده در این مورد است که برخی از آنها صریح در محرومیت از عین و قیمت می باشند لذا جمع مزبور مخالف ظاهر هر دو دلیل (ظاهر کتاب که ارث بری از عین است و ظاهر روایات که محرومیت از عین و قیمت است) است بدون اینکه شاهدی آنرا تایید نماید. (نجفی، جواهر الکلام، ص ۲۱۴ و ۲۱۵؛ نراقی، مستند الشیعه، ص ۳۷۷)

دیدگاه چهارم) محرومیت از عین و قیمت زمین و عین ابنیه، آلات و اشجار با لحاظ قیمت آنها

بنابر این نظر که رأی مشهور فقهای امامیه محسوب می گردد، زوجه از تمامی زمین ها عیناً و قیمتاً محروم است و از عین ابنیه و اشجار موجود در آن نیز سهمی ندارد ولی از قیمت آنها به وی پرداخت خواهد شد (شیخ طوسی، النهایه، ص ۶۴۲؛ همو، المبسوط، ص ۱۲۶؛ طوسی، الوسيله، ص ۳۹۱؛ ابن براج، المهذب، ص ۱۴۰ و ۱۴۱؛ علامه حلی، تحریر الاحکام، ص ۱۶۸؛ همو، قواعد الاحکام، ص ۳۷۶؛ حلی، المهذب البارع، ص ۴۰۲؛ حکیم، رساله فی حرمان الزوجه، ص ۱۷؛ جبعی عاملی، مسالک الافهام، ص ۱۹۰؛ حلی، الجامع للشرایع، ص ۵۰۸ و ۵۰۹؛ مکی عاملی، لمعه دمشقیه، ص ۲۳۰؛ همو، الدروس، ص ۳۵۸) در اثبات این نظر به روایاتی از قبیل حسنه فضلائی خمس و برخی روایات دیگر استناد شده است. (شهید ثانی، شرح لمعه، ص ۲۵۵ و ۲۵۶)

^۲ - "محمد بن ابی عمیر از ابن اذینه نقل می کند که "فی النساء اذا کان لهنّ ولدٌ أعطین من الرباع"

گفتار دوم: دیدگاه آیت الله العظمی مرحوم صادقی تهرانی

دیدگاه پنجم) سهمیه بودن زوجه در تمام ماترک و رد محرومیت

دسته ای از فقها این محرومیت را از اصل منکر شده و زوجه را همانند سایر ورثه در تمام ماترک سهمیه دانسته اند. (اسکافی، مجموعه فتاوی ابن جنید، ص ۳۳۶؛ موسوی غروی، شرح رساله آیت الله بروجردی، ص ۶۲۴) در این خصوص از برخی دیگر از فقها نیز نام برده شده است. (مهرپور، بررسی فقهی حقوقی ارث زوجه، ص ۱۳۱، ۱۵۴ و ۱۵۵) شیخ جواد مغنیه را نیز با عنایت به نحوه بیان ایشان در کتب خویش می بایست در این دسته قرار داد. (مغنیه، فقه الامام الصادق، ص ۵۵۹ و ۵۶۰؛ همو، الفصول الشرعیه، ص ۸۹؛ همو، تفسیر الکاشف، ص ۲۶۷) مرحوم استاد ما آیت الله العظمی صادقی تهرانی (رضوان الله تعالی علیه) نیز همین نظر را در آثار خویش پذیرفته اند. (صادقی تهرانی، رساله توضیح المسائل، ص ۳۴۳؛ همو، التفسیر الموضوعی، ج ۱۶، ص ۱۴۷؛ همو، الفرقان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۲۹۸؛ همو، تبصره الفقها علی تبصره المتعلمین، ج ۲، ص ۲۷۰ و ص ۲۷۱؛ همو، نگرشی جدید بر حقوق بانوان در اسلام، ص ۱۱) در ذیل به بررسی تفصیلی این نظر می پردازیم:

مبحث نخست) آیه هفتم سوره نساء

" لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرًا نَصِيبًا مَّفْرُوضًا."

«ما ترک» یعنی آنچه که میت برجای نهاده است؛ کانه میت آنرا برای سایرین بر جای گذارده و خود از دنیا کوچ می کند. «ما» در این ترکیب مای موصوله بوده و از آن جا که صله آن در سابق بیان نشده و باصلاح معهود میان متکلم و مخاطب نیست، شامل تمامی مصادیق ماترک می گردد بدون آن که خصوصیتی در هر یک از آن ها موجب اخراج از حکم گردد. (صادقی تهرانی، الفرقان، ج ۶، ص ۲۴۹) «أقربون» نیز در این آیه، بواسطه اطلاقش شامل اقربای نسبی و سببی می گردد و از جمله اقربای یک مرد، همسر اوست همان گونه که از جمله اقربای زوجه نیز شوهر اوست. (همان، ص ۲۴۶) ادعای عدم شمول «أقربون» نسبت به زوج که اقرب ذوی القربات سببی زن است؛ اولاً مخالف با تطبیق عنوان «أقربون» بر ایشان در عرف که موجب دخول ایشان در مدلول این آیه می باشد، است؛ ثانیاً با شأن نزول های مطروحه در ذیل این آیه که در این نوشتار بدان ها نیز می پردازیم ناسازگاری دارد؛ چه اینکه قدر جامع تمامی آنها ورود این آیه در ارث زوجه است و خروج زوجه از عنوان «نساء» یا زوج از عنوان «أقربون»، بواسطه اختصاص یا انصراف از قبیل تخصیص مورد خواهد بود که بطلان آن از واضحات است؛ ثالثاً مفسرین و فقها بالاتفاق این آیه را رکن رکین و اصل اساسی اسلام در بحث ارث و آیات یازدهم و دوازدهم و آیه آخر همین سوره را تفصیل آن (در آنچه متکفل بیان آن نگردیده است) دانسته اند. این برداشت نیز مؤید دخول زوج در اقربای مطروحه در این آیه است چرا که در اصل وراثت ایشان تردیدی نیست؛ رابعاً این برداشت با فهم برخی از فقها نیز تأیید می گردد. صاحب دعائم الاسلام در خصوص روایات مفید محرومیت آنها را در تعارض با این آیه بیان می دارد که این امر بوضوح دلالت بر دخول زوجه در عنوان «أقربون» دارد (تمیمی مغربی، دعائم الاسلام، ص ۳۹۵) برخی از فقها و مفسرین نیز به این امر تصریح کرده اند. (صادقی تهرانی، البلاغ فی تفسیر القرآن، ص ۷۸؛ همو، الفرقان، ج ۶، ص ۲۴۶؛ همو، التفسیر الموضوعی، ج ۱۶، ص ۱۰۸)

در این آیه، اشارات و لطایفی وجود دارد که مفید تاکید چندباره نسبت به حکمی است که به مخاطب منتقل می گردد که ما در ذیل به آنها اشاره می کنیم:

الف) در جمله « لِلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ »، «لِلرَّجَالِ» خبر مقدم است و «نَصِيبٌ» مبتدا موخر. تقدّم خبر بر مبتدا در زبان عربی جهت بذل توجه به آن و تأکید بر آن است. (مصطفوی، تفسیر روشن، ص ۳۵۸) در حقیقت در این مرحله باید آیه را چنین معنی کرد که "تأکیداً برای مطلق مردان سهمی است از آنچه والدین و نزدیکتران ایشان بر جای نهاده اند و تأکیداً برای مطلق زنان سهمی است از آنچه که والدین و نزدیکتران ایشان بر جای نهاده اند..."

ب) در این آیه «للنساء» عطف به مردان نگردید تا آیه بدین نحو گردد که «للرجال و للنساء نصیبٌ مما ترک الوالدان و الاقربون...»؛ بلکه هر یک از زنان و مردان جداگانه مورد خطاب در حکم قرار گرفتند. (موسوی سبزواری، مواهب الرحمن، ص ۳۰۴) این نحوه بیان یعنی تصریح در مقامی که عطف نیز امکان دارد، مفید تأکید بوده و وجه آن نیز همان عادت بشری بر محروم کردن عده ای از وراثت از ارث می باشد. (علامه طباطبایی، المیزان، ص ۲۰۶) علل علیلی مانند صغیر بودن یا زن بودن یا پیر بودن یا جنگاور نبودن یا ... در سابق نسبت به اصل ارث؛ و جوهی مانند احتمال ازدواج مجدد، احتمال اذیت و آزار روحی و ملکی سایر شرکاء، نداشتن رابطه نسبی با زوج، امکان و جواز گسستن رابطه میان زوج و زوجه بواسطه طلاق و شبه آن و ... در زمان های دیگر تا زمان حاضر.

ج) خداوند متعلق نصیب زنان را عطف به مردان ننمود، در حالیکه جا داشت در اینجا به آوردن ضمیر اکتفا کند و بیان دارد «... و للنساء نصیبٌ منه...». شارع برای اینکه حق فاش گویی و تأکید را دوچندان ادا کرده باشد از یک طرف زنان را به مردان عطف نفرمود و هریک را جداگانه سهمیم در ماترک معرفی کرد و از طرف دیگر متعلق نصیب زنان را نیز همانند مرد مورد تصریح قرار داد. (همان، ص ۲۰۶)

د) «مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ» بدل «مما ترک» و وجه آن نیز تأکید بر متعلق نصیب مردان و زنان است. (طبرسی، جوامع الجامع، ص ۵۵۶؛ اردبیلی، زبده البیان، ص ۶۴۵؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ص ۳۲۶؛ صادقی تهرانی، الفرقان، ص ۲۴۷؛ شبّر، الجوهر الثمین، ص ۱۳؛ علامه طباطبایی، همان، ص ۲۰۰) نکته اینجاست که تمام این مطلب، از عبارت «لِلرَّجَالِ.. وَ لِلنِّسَاءِ... مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» نیز بر می آید لیکن خداوند در آنچه که اراده فرموده تا بیان نماید، تأکیدات متعددی را ضمیمه ساخته تا حق تصریح و فاش گویی را ادا کرده باشد و بعد از آن بر هیچکس نسبت به خدا حجتی در تخلف از آن نباشد. (۱۶۵ / نساء / ۴۱ / اسراء)؛ تأکید به اینکه متعلق سهام زنان و مردان تمام اموال بر جای مانده است، اعم از اینکه کم باشد یا زیاد، منقول باشد یا غیر منقول...

ه) در انتهای آیه، خداوند عبارت «نصیباً مفروضاً» را بکار برده است. به تصریح مفسرین این عبارت مفید تأکید است در این آیه (طبرسی، مجمع البیان، ص ۲۳۸؛ کاشانی، منهج الصادقین، ص ۴۳۲؛ فاضل مقداد، همان، ص ۳۲۸؛ فاضل جواد، مسالك الافهام، ص ۱۶۶؛ علامه طباطبایی، همان، ص ۲۰۰؛ صادقی تهرانی، الفرقان، ج ۶، ص ۲۵۱؛ همو، التفسیر الموضوعی، ج ۱۶، ص ۱۱۱) تأکید بر این مطلب که نصیب جنس مرد و زن مطلقاً در مطلق اموال مصداق ماترک نهاده شده و آن نصیبی کاملاً مشخص و تعیین شده است، مورد تغییر و تبدل قرار نخواهد گرفت و پرداخت آن به هر یک از وراثت واجب حتمی است. از جمله این وراثت که تأکیدات چندگانه مزبور شامل او نیز می گردد، زوجه است و از جمله اموالی که تأکیدات شامل آن هم می شود، اموالی نظیر زمین زراعتی و بایر و باغ و خانه مسکونی و درختان و سایر ابنیه می باشد.

از طرف دیگر مفسرینی که به بحث از شأن نزول این آیه پرداخته اند (برای نمونه رازی، روض الجنان، ص ۲۶۸ و ۲۶۹؛ شیخ طوسی، التبیان، ص ۱۲۱؛ جرجانی، جلاء الازهار، ص ۵۷۶) معمولاً پنج مورد ذیل را برای آن بیان نموده اند که قدر جامع و

متیقن آنها این نکته است که اگر استثنایی در متعلق نصیب زوجه وجود داشت یا تفصیلی در زوجه ای که به حکم آیه هفتم از تمام اموال به نسبتی معین ارث می برد تشریح گردیده بود، محققاً باید بدان تصریح می شد؛ حال یا در این آیه یا در آیه دوازدهم یا در کلام رسول خدا. (مانند آن چه در باب رکعات نماز یا طواف بلا اختلاف میان فریقین وجود دارد) زمان نزول نیز محققاً و بلا ریب، وقت حاجت بوده است.

۱- اوس بن ثابت انصاری فوت کرد و زن و دو دختر و دو پسر عمو از او باقی ماندند. پسر عموها تمام اموال را میان خویش تقسیم کردند و به زن و دو دختر او چیزی ندادند. همسر او نزد رسول الله صلّ الله علیه و آله آمد و شکایت کرد. رسول الله بعد از استماع بیان پسر عموها فرمودند که ایشان بازگردند تا خدا در مورد آنان حکم فرماید. به دنبال این واقعه این آیه و آیه یازدهم سوره نساء نازل شد.

۲- در جاهلیت به زنان و کودکان از اموال، سهمی نمی دادند. این آیه نازل شد تا آن رسم جاهلی را نسخ کند.

۳- از جابر بن عبد الله انصاری وارد شده که این آیه درباره ایشان نازل شده است. آنگاه که در بستر بیماری بوده و رسول الله به دیدار ایشان آمدند و او از حکم اموالش برای وارثین خود سوال کرد.

۴- سعد بن ربیع در جنگ احد کشته شد. همسر و دو دختر و یک برادر از او ماندند. برادر او تمام اموال را برداشت. زن به نزد رسول شکایت کرد و این آیه نازل شد. رسول الله اموال را از برادر او گرفت و به زن و فرزندان او داد.

۵- عبدالرحمن، برادر حستان شاعر، فوت کرد. زن و پنج خواهر از خود برجای گذاشت. وارثان دیگر مال را میان خویش تقسیم کردند. ایشان نزد رسول رفتند و ماجرا را بیان داشتند. خداوند این آیه را بر رسول خویش نازل کرد.

اگر همسر اوس بن ثابت یا عبد الرحمن یا سعد بن ربیع یا جابر بن عبد الله از ارث بردن از املاک و زمین و برخی دیگر از اموال ممنوع بود یا تمام سنت جاهلی را در محروم گذاردن زنان و کودکان از ماترک، نسخ نکرده بود و

بخشی از آن را (یعنی محرومیت از زمین و برخی اموال دیگر) نسبت به برخی از وراثت (یعنی زوجات) بر وجه سابق ابقاء نموده بود، در همین آیه یا در آیه دیگر که در مقام بیان مقدار سهم الارث ایشان بوده می بایست آنرا بیان می نمود تا موجب گمراهی و برداشت غلط نگردد؛ نه اینکه از یک طرف قالبی تأکیدگرانه و الفاظ «ماترک» و «مما قلّ

منه أو کثر» را در این آیه استعمال نماید و از طرف دیگر در آیه دوازدهم نیز که در تفصیل این آیه وارد گردیده از عبارات «للنساء» و «ازواج» و ضمیر «هنّ» که هر گونه قید و خصوصیتی را در زوجه مشمول حکم، طرد می نماید

مجدداً استفاده نماید. عدم بیان در فرض تشریح چنین تفصیلی در متعلق نصیب یا نوع زوجات مشمول حکم مزبور، موجب اضلال و گمراهی انسان ها، می باشد که نه تنها بطلان آن از بدیهیات دین و قرآن است بلکه خداوند در پایان

بحث از ارث، علت بیان احکام (ارث) را ممنوعیت و بیزاری مؤکد خویش، از ورود ایشان در ورطه گمراهی و ضلالت معرفی می کند. (در انتهای آیه ۱۷۶ سوره نساء و بعد از بیان احکامی دیگر از مقوله ارث می خوانیم: «یَبِّئِنَّ اللّٰهَ لَكُمْ

أَن تَضَلُّوا»)

مبحث دوم (آیه دوازدهم سوره نساء

« وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَ لَدِّ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَ لَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِن بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوْصِيْنَ بِهَا أَوْ دِيْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِن لَّمْ يَكُنْ لَكُمْ وَ لَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَ لَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِن بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوْصَوْنَ بِهَا أَوْ دِيْنٍ.. وَ صِيَّتَهُ مِنَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ حَلِيْمٌ.»

خداوند در آیات ۱۱، ۱۲ و ۱۷۶ سوره نساء به تبیین و تفصیل احکام ارث پرداخته و نصیب هر یک از وراث را با تصریح به اولویت هر یک بر دیگری یا دسته ای بر دسته ای دیگر، بصورت کاملاً مشخص بیان فرموده اند. در این آیه نیز به نصیب زوج و زوجه از ماترک بکدیگر پرداخته اند.

الف) به حکم آیات، روایات و عرف در صدق عنوان زوج و زوجه، عاملی جز نکاح دخالت ندارد. ضمیر «هن» در «لهن» نیز به «ازواج» که در صدر آیه بیان شده بر می گردد لذا اگر قید یا تخصیصی به «هن» وارد گردد، در واقع به مرجع ضمیر نیز - یعنی «ازواج» بواسطه تبعیت از مرجع خود- اعاده می نماید در حالیکه در هیچیک از فرق اسلامی، ارث زوج از زوجه خویش موکول به قید یا خصوصیتی از این دست نشده است. (خاجوئی، رسائل، ص ۴۰) پس باید گفت آنجا که لازم امری باطل است، ملزوم آن نیز باطل خواهد بود.

ب) خداوند در این آیه متعلق نصیب زوجات را مجدداً مورد تصریح قرار داده در حالیکه اگر عبارت بنحو «و لهن الثمن إن کان لهن ولد» و «.. و لهن الربع إن لم یکن لکم ولد» نیز بیان گردیده بود، از حیث انتقال مطلب و مفهوم هیچ نقصی حاصل نمی گشت. با وجود این خداوند برای ادای حق فاش گویی، مجدداً در مقام تصریح به متعلق نصیب زوجات قرار گرفته است.

ج) اگر امر مشخصی میان گوینده و مخاطب معهود باشد، «ما»ی موصول بدان بازمی گردد اما اگر امر مشخصی میان گوینده و مخاطب معهود نباشد نمی توان آنرا مختص بعضی افراد دون بعض دیگر قرار داد زیرا این امر موجب تخصیص بلا دلیل و ترجیح بلا مرجح خواهد بود. بنابراین «ماترک» که در آیه قبل نیز وارد شده بود و در آیات ارث جمعاً نه بار تکرار گردیده، در تمام موارد بر شمولیت خویش باقیست و مقید به هیچ قید یا خصوصیتی نگشته تا شامل برخی ماترک نگردد.

د) عدم اشاره به هیچگونه استثنائی با وجود اینکه خدا در مقام بیان میزان سهم الارث و متعلق سهام وراث بوده و محققاً مسلمین به بیان تمام حکم محتاج بودند و باصطلاح مقام، مقام حاجت بوده است از یک طرف (کما اینکه از شأن نزول های بیان شده، همین امر بر می آید و اصولاً طبع احکام ارث مقتضی چنین امری است چرا که مرگ هر لحظه ممکن است حادث شود) و تقدّم اخراج وصیت و ادای دین از ماترک میت که چهار بار نیز تکرار گردیده (در حالیکه یکبار بیان کفایت می نمود) از طرف دیگر پذیرش استثناء یا قید دیگری را در این آیه مستبعد می گرداند. به نظر مرحوم استاد همین استثناء نکردن خود دلیل بسیار محکمی است به این که زن از کل ماترک ارث می برد. (صادقی تهرانی، رساله توضیح المسائل، ص ۳۴۳)

مبحث سوم: روایات موافق با قرآن

روایات وارده در این قسمت را می توان به دو قسمت تقسیم نمود؛ دسته نخست روایاتی که به بیان سهم الارث زوجه متعلق آنها «ماترک» و عموم و اطلاق آن می باشد. بسیاری از فقها صراحتاً بر کثرت و صحت دلالتی و سندی (اردبیلی، مجمع الفائده، ص ۴۴۳ و ۴۵۵؛ سبزواری، کفایه الاحکام، ص ۸۵۳؛ نراقی، مستند الشیعه، ص ۳۷۸) و برخی نیز بر تواتر این دسته از روایات نسبت به متعلق نصیب زوجه تصریح کرده اند.^۳ (میرزای قمی به نقل از موسوی غروی، فقه استدلالی،

۳- برای نمونه روایات ذیل:

ص ۴۴۸) دسته دوم روایاتی هستند که صراحتاً و بودن هیچ گونه تردید و توجیهی دلالت بر ارث زوجه از تمام دارایی زوج دارند که ما در ذیل بدان ها می پردازیم.

بند نخست) روایت فضل بن عبد الملک و ابن ابی یعفور :

حسین بن سعید عن فضاله عن فضل بن عبد الملک و ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام: «قال: سألته عن الرجل هل يرث من دار امراته أو أرضها من التربة شيئاً أو يكون ذلك بمنزلة المرأة فلا يرث من ذلك شيئاً؟ فقال: يرثها و ترثه من كل شيء تركت و ترک». (صدوق، همان، ص ۳۴۹)

سند این روایت (اردبیلی، جامع الرواه، ص ۷۶) و طریق صدوق به آن (خوئی، معجم رجال، ج ۱۳، ش ۳۷) صحیح است. فقها در مقام تضعیف استناد به این روایت، به دو وجه پرداخته اند؛ نخست ایراداتی که به اصل حجیت و قابلیت تمسک به این روایت برمی گردد و دوم تأویل و توجیه مفاد آن و در واقع اخراج مدلول این روایت از قابلیت استناد.

۱) ایرادات :

نخستین ایراد آن است که فقها از این روایت اعراض کرده و به مضمون آن فتوا نداده اند. اعراض ایشان از یک روایت گرچه صحیح السند باشد، موجب سستی و خروج از قابلیت استناد می گردد. (فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعه، ص ۴۶۵) پاسخ به این ایراد در چند وجه ارائه می گردد؛ نخست اینکه این مبنا در نزد فقهای بزرگ ما آب و رنگی نداشته است. علامه حلی نیز اگر از این مبنا پیروی می نمود هیچگاه نمی توانست به عدم انفعال آب چاه فتوا دهد. تا قبل از ایشان، روایت مورد استناد وی مورد پذیرش فقها قرار گرفته بود و اجماع بر این بود که آب چاه با افتادن شیء نجس در آن نجس می شود. علامه این قول را از حسن بن ابی عقیل نقل می کند و با توجه به اینکه ایشان در قرن چهارم هجری می زیستند و علامه در قرن هشتم، مشخص می گردد که قریب به چهارصد سال نظر فقها و اجماع بر این نظر بوده و فقها در این چهار قرن روایات مستند علامه را می دیده و از آن اعراض می نمودند. همچنین برخی از معاصرین این مبنا را مورد نقد و رد قرار داده اند. (خوئی، مصباح الاصول، ص ۲۶۱ بعد؛ جتانی، ادوار فقه، ص ۱۷۰ و ۱۷۱) شهید ثانی، محقق اردبیلی، شیخ حسن عاملی، سید محمد عاملی را نیز در این دسته قرار می گیرند. از طرف دیگر اعراض فقهای متقدم از این روایت محرز نشده؛ بالعکس شیخ طوسی به این روایت فتوا داده (شیخ طوسی، تهذیب

- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ وَ غَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ لَا يَرِثُ مَعَ الْأُمِّ وَ لَا مَعَ الْأَبِّ وَ لَا مَعَ الْبَائِنِ وَ لَا مَعَ الْبِنْتِ إِلَّا زَوْجٌ أَوْ زَوْجَةٌ وَ إِنْ الزَّوْجُ لَا يُنْقَضُ مِنَ النِّصْفِ شَيْئاً إِذَا لَمْ يَكُنْ وَكَلْدٌ وَ لَا تُنْقَضُ الزَّوْجَةُ مِنَ الرَّبْعِ شَيْئاً إِذَا لَمْ يَكُنْ وَكَلْدٌ كَانَ مَعَهُمَا وَكَلْدٌ فَلِلزَّوْجِ الرَّبْعُ وَ لِلْمَرْأَةِ الثَّمَنُ (شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ص ۲۵۱)

- عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَرْبَعَةٌ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ ضَرَرٌ فِي الْمِيرَاثِ لِلْوَالِدَيْنِ السُّدَّسَانِ أَوْ مَا فَوْقَ ذَلِكَ وَ لِلزَّوْجِ النِّصْفُ أَوْ الرَّبْعُ وَ لِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ أَوْ الثَّمَنُ. (همان، ص ۲۸۶)

- "عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ أَرْبَعَ نِسْوَةٍ فِي عَقْدَةٍ وَاحِدَةٍ أَوْ قَالَ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ وَ مَهْوَرَهِنَّ مُخْتَلِفَةً قَالَ جَائِزٌ لَهُ وَ لَهُنَّ قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ هُوَ خَرَجَ إِلَى بَعْضِ الْبُلْدَانِ فَطَلَّقَ وَاحِدَةً مِنَ الْأَرْبَعِ وَ أَشْهَدَ عَلَى طَلَاقِهَا قَوْمًا مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْبِلَادِ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ الْمَرْأَةَ ثُمَّ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْبِلَادِ بَعْدَ انْقِضَاءِ عِدَّتِ تِلْكَ الْمُطَلَّغَةِ ثُمَّ مَاتَ بَعْدَ مَا دَخَلَ بِهَا كَيْفَ يُسَمَّى مِيرَاثُهُ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ وَكَلْدٌ فَإِنَّ لِلْمَرْأَةِ الَّتِي تَزَوَّجَهَا آخِيراً مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْبِلَادِ رُبْعَ ثَمَنِ مَا تَرَكَ وَ إِنْ عُرِفَتِ الَّتِي طَلَّقْتَ مِنَ الْأَرْبَعِ بَعِيْنَهَا وَ نَسَبَهَا فَلَا شَيْءَ لَهَا مِنَ الْمِيرَاثِ وَ عَلَيْهَا الْعِدَّةُ قَالَ وَ يَفْسِمُنِ الثَّلَاثُ نِسْوَةَ ثَلَاثَةَ أَرْبَاعِ ثَمَنِ مَا تَرَكَ وَ عَلَيْهِنَّ الْعِدَّةُ وَ إِنْ لَمْ تَعْرِفِ الَّتِي طَلَّقْتَ مِنَ الْأَرْبَعِ اقْتَسَمْنَ الْأَرْبَعَ نِسْوَةَ ثَلَاثَةَ أَرْبَاعِ ثَمَنِ مَا تَرَكَ بَيْنَهُنَّ جَمِيعاً وَ عَلَيْهِنَّ جَمِيعاً الْعِدَّةُ". (كلبینی، الكافي، ص ۱۳۱)

الاحکام، ص ۳۰۰ و ۳۰۱) آلا اینکه بواسطه اجتهاد خویش آنرا حمل بر موردی کرده اند که زوجه ذات ولد از متوفی باشد. صدوق نیز به مضمون این روایت فتوا داده (صدوق، من لا یحضر، ص ۳۴۹) از طرف دیگر به فرض پذیرش مبنای مزبور، باید دانست که اعراض فقها زمانی می تواند موجب وهن استناد به یک روایت گردد که کاشف از وجود خلل و ضعف در آن روایت باشد بنحوی که اجتهاد ایشان در احراز این امر مدخلیتی نداشته باشد (صانعی، فقه و زندگی، ص ۳۹) ولی در اینجا احراز این مطلب بدلیل وجود سه وجه، منتفی است. نخست اجماعات و اتفاق آرائی است که با معاهد متفاوت و متضارب از فقها نقل شده و ایشان همواره به رعایت آنها اهتمام داشته اند. (سید مرتضی، الانتصار، ص ۵۸۵؛ شیخ طوسی، الخلاف، ص ۱۱۶؛ ابن ادریس، سرائر، ص ۲۵۸ و ۲۵۹) دومین عامل به کثرت ظاهری و بدوی روایات مفید محرومیت بر می گردد که در نزد فقها کثرت عددی اخبار وارده نیز از اسباب ترجیح دسته ای از روایات بر دسته ای دیگر می باشد. مشخص است که اخذ به این مرجح نیز ناشی از اجتهاد ایشان است نه ناشی از وجود قرینه های مخفیّه از انظار ما. سومین عامل نیز مخالفت تمامی مذاهب عامه با این حکم می باشد. مخالفت با عامه نیز یکی از مرجحات باب تعارض است لذا اعراض از این روایت اگر محقق باشد مسبب همین عوامل است نه وجود قرینه هایی که در دست متقدمین بوده و به ما نرسیده.

ایراد دوم چنین است که این روایت موافق مذاهب عامّه و مخالف با اتفاق فقهای شیعه در حرمان فی الجمله زوجه از برخی اموال می باشد. روایاتی که از چنین موقعیتی برخوردار باشند، حمل بر تقیه می گردند. (شیخ طوسی، الاستبصار، ص ۱۵۵؛ فیض کاشانی، الوافی، ص ۷۸۹؛ خاجوئی، رسائل، ص ۴۹ و ۵۰؛ بروجرودی، نخبه الافکار، ص ۳)

در پاسخ می گوئیم که اتفاق فقهای شیعه در این مسئله شکل نگرفته است. ابن جنید اسکافی با این محرومیت مخالفت نموده (اشتهاردی، همان، ص ۳۰۸) و بسیاری از کتب متقدمین نیز با اینکه در ارث زوجه به سهم الارث یک چهارم و یک هشتم از ماترک که دلالت بر تمام اموال دارد، تصریح کرده اند از این محرومیت خالی است. مجمع البیان، جوامع الجامع، الفرائض النصیریه، فقه القرآن و المراسم از جمله کتبی هستند که بحثی از این مطلب در آنها مطرح نشده است. با رجوع به مجمع البیان ملاحظه می شود که علامه طبرسی در موارد مشابه که روایات وارده عمومات و اطلاقات قرآن را مورد تخصیص و تقیید قرار می دهند ولو بنحو گذرا به آنها اشاره کرده است. برای مثال در آیه یازدهم سوره نساء که «إخوه» بنحو مطلق بکار رفته است و روایات وارده، آنرا مقید به اخوه ابی یا ابوینی نموده اند (طبرسی، مجمع البیان، ص ۲۵ و ۲۶) و یا در بحث از «کلاله» در آیه دوازدهم بیان می دارد که بنابر آنچه از ائمه معصومین وارد شده، مقصود خواهران و برادران مادری میّت هستند. (همان، ص ۲۹) همچنین است تفسیر جوامع الجامع و فقه القرآن. اگر عدم ذکر این مساله بواسطه شدت وضوح آن می بود حداقل لازم می آمد تا بدون اشاره به اختلاف فقها و اقوال، متعلق محرومیت بیان گردد؛ در حالیکه ایشان به مواردی پرداخته اند که اوضح از این فرع است و هیچ اختلافی در میان فقهای شیعه و عامّه در آن وجود ندارد. اُمّی بودن کلاله در آیه دوازدهم از این نمونه است. بله؛ از صرف عدم بیان به یک فرع فقهی نمی توان موافقت یا مخالفت فقیه را استنباط کرد لیکن آنگاه که عدم بیان یک فرع فقهی در کنار مجموعه ای از قرائن قرار گیرد، موافقت یا مخالفت ایشان قابل استنباط است. در ما نحن فیه نیز با عنایت به قرائنی که در بالا بیان کردیم مطلب چنین است. حداقل اگر موافقت ایشان مورد پذیرش قرار نگیرد بلا تردید عدم تعرض ایشان (در کنار قرائن ذکر شده) قادح ادعای اجماع فقها و حصول اتفاق میان فقها می باشد. صاحب دعائم الاسلام نیز با این محرومیت مخالفت نموده است. هم چنین اجماع به فرض پذیرش اصل

حجّیت و تحقق آن محققاً مدرکی است بنابراین اعتباری از حیث دلیل ندارد و معیار همان روایات وارده خواهند بود. در کنار این که معاهد اجماع های ادعایی نیز با هم در تعارض است.

از طرف دیگر مسئله ارث و امثالهم از جمله مسائل سیاسی نیست تا امام در آن تقیه کند. به عبارتی دیگر فوت انسان در هر زمان و هر مکانی و هر حکومتی روی می دهد فلذا قهر و غلبه حکومت ها را در پی نخواهد داشت. (شاهرودی، پژوهشهای نو، ص ۱۳۲) مضافاً اینکه «راوی این روایت دو تن از اعظام شیعه اند که مسلماً می دانستند شایسته نیست در محضر یکی از مخالفین، از مساله ای سوال کنند که ممکن بود امام در پاسخ دادن، معذب باشد. حال تقیه کردن امام از این اعظام با این وصف، چه وجهی دارد؟! اگر چنانچه مورد، محلّ تقیه بود چرا سائل تقیه ننموده و از امام سوال می کند و در متن سوال صراحتاً مخالفت با عامّه را در پیش گرفته و بیان می دارد: "یا در این مساله به منزله زن می باشد...» (موسوی غروی، فقه استدلالی، ص ۴۳۹ و ۴۴۰)

ایراد سومی که بر تمسک به این روایت وارد شده چنین است که عموم این روایت چیزی بیش از عموم و اطلاق کتاب نیست که با روایات مفید محرومیت تخصیص می خورد کما اینکه عموم و اطلاق کتاب نیز در ارث زوجه با تخصیص مواجه شده است. (رودسری، الفوائد الغرویه، ص ۱۴۵؛ روحانی، فقه الصادق، ص ۹۸) لذا عمومیت این روایت نظر به وجود مخصّص، حجّیت ندارد.

پاسخ به این ایراد نیز از دو منظر ارائه می گردد؛ نخست آنکه دلالت عموم روایت ابن ابی یعفور در حدّ عمومیت ساده نیست تا ادعای تخصیص آن با روایات مفید حرمان پذیرفته شود. (شاهرودی، همان، ص ۹۲؛ صاعی) این روایت در همان موردی صادر شده که روایات مفید محرومیت وارد شده اند و به قرینه بیان امام مبنی بر اینکه تفاوتی میان زوج و زوجه در این مورد وجود ندارد و نحوه سوال سائل، لسان این روایت را از هر گونه تخصیص و تقیید، آبی است. فیض کاشانی نیز نظر به استبعاد این حمل دارد. (فیض کاشانی، همان، ص ۷۸۹)

در مقابل برخی از معاصرین چنین بیان داشته اند که گرچه در متن سؤال عنوان ارض ذکر گردیده است لیکن چون این تصریح از لحاظ ارث زوج بوده است و نه ارث زوجه بنابراین تخصیص در این مورد با مانعی مواجه نخواهد بود (حکیم، رساله فی حرمان الزوجه، ص ۲۰۱) لیکن برای عبارت ایشان هیچ معنای قابل دفاعی یافت نشد چه اینکه اگر «ذلک» در «.. فلا یرث من ذلک شیئاً» به «دار» و «أرض» مصرّحه در قبل از آن بازنگردد، پس مرجع آن چه خواهد بود؟! از طرف دیگر تخصیص کتاب با روایات وارده، نیز خود ادعایی است که نیاز به اثبات دارد لذا نمی تواند اساس ادعایی دیگر قرار گیرد.

ایراد آخر نیز چنین است که این روایت بنابر اینکه سند و دلالت و جهت صدور آن بی نقص و معتبر باشد، مخالف با روایاتی است که از طرق صحیح و معتبر برای ما نقل شده اند و برخی فقها نسبت به آنها اعتقاد به تواتر معنوی و برخی دیگر ادعای تواتر اجمالی دارند. (صافی، همان، ص ۵؛ ابن ادریس، همان، ص ۲۵۸ و ۲۵۹؛ حکیم، همان، ص ۱۳؛ نراقی، مستند الشیعه، ص ۳۷۸) برخی از فقها نیز این دسته از روایات را فوق حدّ تواتر دانسته اند. (صافی، همان، ص ۶؛ بروجردی، همان، ص ۳) همانگونه که روایات مخالف قرآن از حجّیت ساقط است، روایت مخالف با احادیث متواتر نیز ساقط است.

باید بیان نماییم که اعتقاد به صدور روایات مفید حرمان از مجاری صحیح و معتبر مخالف تحقیق است. بسیاری از روایات وارده از لحاظ سندی ضعیف بوده و برخی از آن‌ها نیز شامل مواردی در محرومیت اند که هیچ فقیهی نمی تواند بدان ملتزم شود. (و آن عبارت است از چهارپایان و سلاح. صدوق، همان، ص ۳۴۸) همچنین لسان برخی از این روایات چنانست که هر کس کمترین بینش و بصیرتی در روایات معصومین داشته باشد صدور این روایت با این الفاظ و عبارات را از ایشان محال می داند (طباطبایی بروجردی، تقریرات ثلاث، ص ۱۱۱) ثانیاً تعداد واقعی این روایات جزماً نمی تواند بیشتر از شش یا هفت روایت باشد. (صافی، همان، ص ۲۰؛ فاضل لنکرانی، همان، ص ۴۷۱؛ شاهرودی، همان، ص ۱۲۵؛ سبحانی، نظام الارث، ص ۳۱۷ و ۳۳۰) لذا نه کثرت این روایات موافق تحقیق است و نه ادعای تواتر ناشی از این هفت روایت. مضاف بر اینکه این ادعا صرفاً از سوی تعداد قلیلی از فقها مطرح گردیده است. از متقدمین شیخ مفید و ابن ادریس ادعای تواتر کرده اند. (مفید، المسائل الصاغانیه، ص ۱۱۶؛ ابن ادریس، همان، ص ۲۵۸ و ۲۵۹) پس از ایشان ندیدیم فقیهی را که ادعای تواتر روایات وارده را نماید مگر در میان عدّه ای قلیل از فقهای معاصر که تعداد ایشان به تعداد انگشتان یک دست هم نمی رسد. (شیرازی، الفقه، ص ۳۴؛ نراقی، همان، ص ۳۷۸) آیا می توان به چنین ادعای تواتری دلخوش کرد؟! تا چه رسد به ادعای فوق حدّ تواتر !!

از طرف دیگر از میرزای قمی در جامع الشتات نقل شده که نسبت به روایاتی که با عموم و اطلاق خود زوجه را در تمام ماترک سهم دانسته اند، معتقد به تواتر بوده است. (موسوی غروی، فقه استدلالی، ص ۴۴۸) برخی از معاصرین نیز صراحتاً ادعای تواتر روایات مفید حرمان را مردود دانسته اند. (شاهرودی، همان، ص ۱۲۴ و ۱۲۵) لذا همین قلت فقهای مدعی تواتر و اختلاف در میان ایشان در خصوص تواتر یا عدم آن، در کنار عدم ورود بسیاری از فقها در این بحث با اینکه از موافقین قول به محرومیت بودند و می توانستند در جهت تقویت موضع خود به این تواتر متشبث شوند، همراه با موضع صریح برخی دائر بر آحاد بودن این روایات، دلیل بر عدم حصول تواتر است.

۲) تأویلات :

۱-۲- برخی از فقها این صحیح را حمل بر فرض ذات ولد بودن زوجه از زوج نموده و شاهد این حمل را نیز مقطوعه ابن اذینه قرار داده اند که « فی النساء اذا كان لهنّ ولدٌ أعطین من الرباع ». (صدوق، همان، ص ۳۴۹) نخستین وجه ایراد به این جمع، نفس بیان وارده از ابن اذینه است. از یک طرف شدیداً میان فقها در اینکه آیا آنچه از ابن اذینه وارد شده، روایت است یا خیر اختلاف وجود دارد. (اکثر متأخرین و معاصرین این کلام را قابل اخذ نمی دانند برخلاف متقدمین که آن را روایت دانسته اند) حتی اگر این مقطوعه به عنوان روایت پذیرفته شود باید دانست آنچه بواسطه آن از تحت اموال مطروحه در روایات مفید حرمان خارج می گردد یا اصولاً داخل در عناوین محرومیت نمی شود، رباع یعنی خانه مسکونی و زمین آن است نه مطلق زمین، آنچنان که مستمسکین در پی آن هستند. (حکیم، همان، ص ۱۸؛ سبزواری، کفایه الاحکام، ص ۳۰۴) همچنین در این مقطوعه معیار ارث بردن زوجه از رباع، ذات ولد بودن خود زوجه است نه منحصرأ ذات ولد بودن زوجه از متوفی در حالیکه این مطلبی است که هیچیک از قائلین به این تفصیل ملتزم به آن نمی شوند. مضاف بر اینکه این حمل مخالف با روایت بعد نیز می باشد. صراحت سوال و پاسخ امام این مطلب را می رساند که زوجه قبل از وقوع نزدیکی، زوج خود را از دست داده لذا فرض ذات ولد بودن زوجه مشمول این حکم، ممتنع است. همچنین است روایاتی که در فرض تنها بودن زوجه او را در یک چهارم سهم می داند و مابقی را به امام وا می گذارد. برخی از فقها در قبال این جمع ادعایی می نویسند: «چه مانعی برای امام

وجود داشته که نتوانسته در مقابل دو تن از اعظام و شاگردان خویش به کلامش افزوده و بیان دارد: "به شرطی که زن از شوهرش فرزند داشته باشد؟!«(موسوی غروی، همان، ص ۴۳۹)

۲-۲- برخی دیگر این روایت را حمل بر رضای وراث کرده اند تا عمومیت این روایت را از قابلیت احتجاج خارج کنند. (عاملی، وسائل الشیعه، ص ۲۱۳) لیکن این حمل نیز بلا وجه است زیرا اگر رضای وارث، در ارث بردن زوجه از جمیع مال شرط باشد، باید امام بلافاصله آن را ذکر می کرد و آلا چنین شرطی را سائل چگونه فهم نماید؟! (موسوی غروی، همان، ص ۴۳۹) آیا برای امام مانعی وجود داشت که در کلام خویش اضافه نماید " .. به شرط اینکه سایر وراث راضی به این امر باشند؟! از طرف دیگر این حمل مخالف صریح قرآن است که در تحقق سهم الارث هر یک از ورثه در تمام ماترک، هر گونه شرطی را نفی کرده است و ادای سهام را بدون هیچ قید و شرطی، امری واجب و قطعی معرفی کرده است. معلوم نیست رضایت ورثه که مختارند جمیع اموالشان را به هر بیگانه ای انتقال دهند یا ببخشند چه مناسبتی با این مقام دارد!؟

بند دوم) روایت عبید بن زراره :

عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ وَ الْفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ: " قُلْنَا لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ إِمْرَأَةً ثُمَّ مَاتَ عَنْهَا وَ قَدْ فَرَضَ الصَّدَاقَ؟ قَالَ: لَهَا نِصْفُ الصَّدَاقِ وَ تَرْتُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِنْ مَاتَتْ فَهِيَ كَذَلِكَ. " (شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ص ۱۴۷)

سند این روایت، صحیح است. (علامه حلی، مختصر الاقوال، ص ۲۳۰ و ۱۷۶) در این روایت امام به صراحت، اعلام می نمایند که زوجین، هر دو از تمام اموال برجای مانده از یکدیگر ارث می برند و هیچ تفاوتی میان زوجات مشمول این حکم وجود ندارد کما اینکه از سؤال سائل نیز همین امر واضح می گردد چرا که مورد سؤال در وقوع فوت زوج، قبل از وقوع زناشویی است و بحث از وارث دیگر نیز فاقد اثر در بحث حاضر است. برخی از فقها در ذیل این روایت بیان داشته اند که امام صرفاً در مقام دفع این توهّم است که چون در مهر، در این فرض نیمی از استحقاق زوجه از بین می رود فلذا در ارث نیز استحقاق او به نیمی از ترکه از بین برود یا استحقاق او نسبت به تمام ترکه، نیمی از یک چهارم یا یک هشتم گردد بلکه تنصیف بواسطه عدم وقوع نزدیکی مختصّ صدق است و نه غیر آن. (صافی، همان، ص ۶) انصاف این است که آنچه ایشان بیان می دارند در جای خود صحیح می باشد آلا اینکه حصری که ایشان ادعا نموده اند، مورد قبول نیست. در این روایت سوال راوی ظاهراً در ارتباط با صدق و استحقاق زوجه نسبت به آن در فرض موت زوج است ولی امام بعد از پاسخ گویی به ایشان عبارت، « .. و ترثه من کلّ شیءٍ » را نیز اضافه می نمایند. تمام بحث در این است که آیا این امر موجب می شود تا عمومیت کلام امام از بین برود و در موارد و فروع دیگر قابل تمسک نگردد؟ بی شک عرف این اختصاص را نمی پذیرد و از این بیان عام در موارد دیگر استفاده می کنند. در ما نحن فیه نیز عبارت امام نسبت به این سوال و فرع فقهی که آیا تنصیف صدق در فرض فوت زوج قبل از همبستری با زوجه، به مبحث ارث نیز سرایت می کند یا خیر (که ممکن بود به ذهن سائل خطور نماید) پاسخ داده ولی مانع از این نمی گردد تا فرع فقهی دیگر یعنی مسئله ارث زوجه از تمام یا برخی از ماترک را نتوان از آن استنباط کرد. این مطلب مانند این نکته است که «مورد، مختصّ نیست». تأویل دیگری که در ذیل این روایت بیان گردیده چنین است که محتمل می باشد که سائل توهّم محرومیت زوجه از ارث را در فرض عدم همبستری زوج با زوجه داشته (کما اینکه در برخی فروع نکاح در حالت مرض چنین گفته اند) لذا امام در مقام دفع این توهّم بوده

است که اگر لزوم همبستگی برای ارث بردن زوجه، صرفاً مربوط به نکاح در حالت مرض است و قابل تسری به نکاح در حالت افاقه نمی باشد (صافی، همان، ص ۶) لیکن وجه ادعا شده استبعاد زیادی دارد. نخست اینکه چنین توهمی را در سائل ایشان با توجه به چه نکته ای استنباط کرده اند تا ادعای دوّم خویش مبنی بر اختصاص پاسخ به فرض مزبور را بر آن مبتنی سازند؟! اگر چنان که ایشان بیان فرموده اند باشد دیگر چه جای بحث از صدق و تعیین آن بود در حالیکه این مسئله دائر مدار تعیین مهر یا عدم آن نیست. دیگر این که اگر امام در مقام دفع چنین توهّم و پاسخ گویی بدان بود صرف «.. و هی ترثه» کفایت می نمود؛ نه این که عبارت «.. و هی ترثه من کلّ شیء» را بکار ببرند و این موجب لغویت کلام امام خواهد بود لذا این روایت نیز، در کنار حدیث نخست نصّ در سهمیم بودن زوجه در تمام ماترک زوج است.

با اینکه آیات و روایات وارده با دلالت واضح و بدون هیچگونه تردیدی، نصّ در سهمیم بودن زوجه در تمام ترکه دارند (صادقی تهرانی، رساله توضیح المسائل، ص ۳۴۳) لیکن برخی روایات وارده در این خصوص ایشان را از بسیاری از اموال زوج ممنوع دانسته اند و در واقع با این آیات و روایات به مخالفت پرداخته اند. مرحوم استاد بزرگوار رضوان الله تعالی علیه در برخی از کتب و رسائل خویش به برخی از ایرادات وارده حول این روایات پرداخته اند و ما در ادامه به ایرادات مطروحه می پردازیم تا موجب ایضاح هر چه بیشتر کلام ایشان گردد.

گفتار سوم: بررسی روایات وارده در محرومیت زوجه

بند نخست: حسن بن محمد بن سماعه عن محمد بن زیاد عن محمد بن حمران عن محمد بن مسلم و زراره عن ابي جعفر عليه: "إنّ النّساء لا يرثن من الدّور و لا من الضّیاع شیئاً إلّا أن یكون أحدت بناءً فیرثن ذلك البناء". (طوسی، تهذیب الاحکام، ص ۳۰۰)

در سند این روایت «حسن بن محمد بن سماعه» از شیوخ متعصّب مذهب واقفیه می باشد جز اینکه مورد توثیق قرار گرفته است. (طوسی، الفهرست، ص ۱۰۳)

بند دوم. حسن بن محبوب عن علی بن رثاب و خطاب ابی محمد الهمدانی عن طربال بن رجاء عن ابي جعفر عليه السلام: "إنّ المرأه لا ترث ممّا ترک زوجها من القرى و الدّور و السّلاح و الدّواب و ترث من المال و الرّقیق و الثّیاب و متاع البیت ممّا ترک، و یؤمّ النّقض و الأجداع و القصب فتعطى حقّها منه". (شیخ صدوق، من لا یحضر، ص ۳۴۸)

در خصوص «خطاب» (خوئی، معجم رجال، ج ۶، ص ۹۶) و «طربال» (همان، ج ۸، ص ۵۷ الی ۶۰) هیچ توثیقی وارد نشده و از این حیث مجهول اند. آنچه دلالت بر سستی مضمون این روایت دارد این است که در میان متعلقات محرومیت، چهارپایان و سلاح نیز ذکر گردیده حال آنکه فقها آنها را در زمره متعلقات محرومیت نیاوردند. دسته ای از فقها در مقام توجیه این فراز روایت، بیان داشته اند که مقصود، سلاحی است که مختصّ پسر بزرگتر بوده و سایرین از آن محروم می باشند (حبوه). در مورد «دواب» نیز مربوط به فرضی است که مورد وصیت یا وقف بر غیر زوجه قرار گرفته اند. (شهید ثانی، الرسائل، ص ۲۵۷) برخی نیز این قسمت از روایت را به دلیل مخالفت با اجماع فقهای شیعه از حجّیت ساقط دانسته اند. (خاجوئی، همان، ص ۴۶؛ روحانی، همان، ص ۳۸۶؛ بروجردی، نخبه الافکار، ص ۱۰)

توجیه نخست با این ایراد مواجه است که اولاً هیچ قرینه ای در روایت آن را تأیید نمی کند. دیگر آنکه اگر مقصود از سلاح همان اموال متعلّق حق پسر بزرگتر بود معلوم نیست چرا از یک طرف از قرآن و انگشتر حرفی به میان نیامده و از طرف دیگر «لباس» که در زمره مختصات پسر بزرگتر است، در ذیل اموالی قرار گرفته که زن از آنها ارث می برد!! در حالیکه می بایست در ردیف سلاح قرار می گرفت. از طرف دیگر مشهور فقها (شیخ مفید، المقنعه، ص ۶۸۴؛ علامه حلی، مختلف الشیعه، ص ۱۹؛ نراقی، همان، ص ۲۹۲؛ سبزواری، کفایه الاحکام، ص ۲۹۶؛ آل بحر العلوم، همان، ص ۳۱۹) فقط شمشیر را در زمره اموال متعلّق حبوه آورده اند و نه مطلق سلاح را. در مورد توجیه دوم نیز بیان می داریم که از

یک طرف قرینه ای در روایت موجود نیست تا آن را وجیه سازد و از طرف دیگر همچنان که از سیاق روایات بر می آید، مقام سخن، بیان اموالی است که زوجه از آن محروم می باشد در حالیکه بحث اموال مورد وصیت و عدم تعلق نصیب ورثه به آنها، و یا حبس ملک در صورت وقف و عدم انتقال به ورثه، صرفاً مختصّ زوجه نیست تا همدریف محرومیت از اراضی و سایر اموال آورده شود. محرومیت از ارث برخی اموال، مربوط به بعد از اخراج وصیت و دین می باشد، در حالیکه عدم تعلق حقّ وراثت به اموال مورد وصیت یا وقف، مربوط به مرحله قبل از حصول متعلق سهم وراثت است. تجزیه در روایات نیز در موردی است که صدر یا ذیل آن دارای دو حکم مجزاً بوده و همچون دو کلام جداگانه باشند در حالیکه در این روایت، عناوین «دوآب» و «سلاح»، عطف به «قری» و «دور» شده و همگی آنها در حکم محرومیت، مشابه و مشترکند؛ بنابراین نمی توان به این استناد در میان اموال مزبور قائل به تفکیک شده و محرومیت را نسبت به برخی از آنها پذیرفت و نسبت به برخی دیگر رد نمود. (شاهرودی، همان، ص ۲۶) حمل بر قضیه خارجیّه نیز موجب می گردد تا روایت از قابلیت استناد خارج شود.^۵

بند سوم: علی بن الحسن بن فضال عن احمد بن الحسن عن ابیه عن عبد الله بن المغیره عن موسی بن بکر قال : قلت لزراره إن بکیرا حدثنی عن ابی جعفر علیه السلام : " أنَّ النِّسَاءَ لَا تَرِثُ إِمْرَأَةً مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنْ تَرْتَبَةٍ دَارٍ وَ لَا أَرْضٍ إِلَّا أَنْ يُقَوِّمَ الْبِنَاءَ وَ الْجُدُوعَ وَ الْخَشَبَ فَتُعْطَى نَصِيبُهَا مِنْ قِيمَةِ الْبِنَاءِ، فَأَمَّا التُّرْبَةُ فَلَا تُعْطَى شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا تَرْتَبَةٍ دَارٍ". قال زرارة: هذا لا شكّ فيه". (شیخ طوسی، همان، ص ۳۰۱)

«علی بن حسن بن فضال» ثقه ولی فطحی مذهب است. (نجاشی، رجال، ص ۲۷۵) در سند این روایت «موسی بن بکر واسطی» وجود دارد که از طرف هیچیک از علمای رجال مورد توثیق قرار نگرفته و «نجاشی» صرفاً بیان می دارد که او دارای کتاب است (نجاشی، همان، ص ۱۰۷) و گفته شده که این کلام، دلالتی حتی بر مدح او ندارد. (رتانی، بررسی نظریات رجالی امام خمینی، ص ۱۷۷) مشهور فقها او را مجهول و ضعیف می دانند. (خاجونی، همان، ص ۵۲)

بند چهارم: عدّه من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن الحکم عن أبان الأحمر قال : لا أعلمُهُ إِلَّا عَنْ مِيسِرَ بِيَاعِ الزُّطَيِّ عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألتُهُ عن النِّسَاءِ مَا لَهُنَّ مِنَ المِيرَاثِ؟ قالَ : " لَهُنَّ قِيمَةُ الطُّوبِ وَ الْبِنَاءِ وَ الْخَشَبِ وَ الْقَصَبِ وَ أَمَا الْأَرْضُ وَ الْعَقَارَاتُ فَلَا مِيرَاثَ لَهُنَّ فِيهَا". قالَ : قلتُ؟ فَالْثِيَابُ؟ قالَ : " الثِّيَابُ لَهُنَّ نَصِيبُهُنَّ". قالَ : قلتُ : كيفَ صارَ ذَا وَ لِهذهِ الثَّمَنُ وَ لِهذهِ الرُّبْعُ مُسَمًّى؟ قالَ : " لِأَنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ لَهَا نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ وَ إِنَّمَا صارَ هذا كذا كيلا تَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةُ فَيَجِيءَ زَوْجُهَا أَوْ وَلَدُهَا مِنْ قَوْمٍ آخِرِينَ فَيَزَاحِمَ قَوْمًا فِي عَقَارِهِمْ". (كليني، همان، ص ۱۲۹)

در سند این روایت «سهل بن زیاد الآدمی» واقع شده است. علمای رجال به دروغگو و غالی بودن او تصریح کرده اند. سند این روایت بنا بر نقل «صدوق» چنین است: «علی بن حکم از أبان الأحمر از میسر از ابی عبد الله علیه السلام». (صدوق، من لا یحضر، ص ۳۴۷) «میسر بیاع الزطی» همان «میسر بن عبد العزیز» بوده که «کشی» تنها به نقل کلامی از «علی بن حسن بن فضال» که خود از واقفیه است بسنده کرده که: «میسر ثقه است». (خوئی، همان، ج ۲۰، ص ۱۱۲ الی ۱۱۸) روایاتی نیز وارد شده است که از آنها ممدوح بودن ایشان استنباط می شود لیکن راوی اکثر این

^۵ - روایت دیگری نیز با همین مضمون وارد شده است. (کلینی، کافی، ص ۱۲۷)

^۶ - نجاشی در مورد او بیان می دارد: "کان ضعیفاً فی الحدیث، غیر معتمد علیه فیهِ و کان أحمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو و الکذب..". (نجاشی، همان، ص ۱۸۵) شیخ نیز او را تضعیف کرده (شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۴۲) و در جای دیگر می نویسد: "و هو ضعیفٌ جداً عند نقاد الأخبار..". (همو، الاستبصار، ص ۲۶۱) از فضل بن شاذان نیز نقل شده که در مورد او گفته: "و هو الأحمق". (همو، اختیار معرفه الرجال، ص ۸۳۷) ابن غضائری نیز گفته: "کان ضعیفاً جداً فاسد الروایة و الدین...". (واسطی، بغدادی، رجال، ص ۱۲۵۶۷) شهیدین، محقق اردبیلی، فاضل آبی، محقق حلّی و محمد عاملی او را ضعیف می دانند. (رتانی، همان)

روایات خود اوست. برخی از بزرگان تصریح نموده اند که اینگونه روایات شخص را در معرض سوء ظن قرار می دهد چرا که او در جامعه اسلامی به تمجید از خود پرداخته (رتبانی، همان، ص ۲۵۱) و از طرف دیگر مستلزم دور نیز می باشد چرا که پذیرش روایت او موکول است به احراز وثاقت ایشان و احراز وثاقت نیز منوط است به پذیرش روایاتی که در باب او وارد شده که راوی آنها خود او می باشد. (سبحانی، رجال، ص ۱۵۷ و ۱۵۸)

از لحاظ مفادی به این روایت مجموعه ای از ایراد وارد است؛ نخست اینکه اگر زوجات به دلیل عدم ورود در نسب همسر خود محروم از بخش ماترک می گردند، معلوم نیست چرا مردان از این محرومیت در امان مانده اند؟! ایشان نیز داخل در نسب همسر خود نمی گردند. (موسوی غروی، فقه استدلالی، ص ۴۲۴ و ۴۲۵) از طرف دیگر با در نظر گرفتن این مطلب که گرایش مردان به ازدواج مجدد بسیار بیشتر از زنان بیوه بوده و بسیاری از محذورات و موانع ازدواج زنان بیوه برای ایشان محملی ندارد، معلوم نیست چرا این محرومیت دامن مردان را نگرفته است؟! حال آنکه همان احتمالی که در مورد نتیجه ازدواج زنان بیان گردیده، در مورد مردان بنحو قوی تری وجود دارد! (صادقی تهرانی، تبصره الفقهاء، ص ۳۱۷) همچنین اگر این نگرانی در زوجات، موجب چنین محرومیت عظیمی گردد، همین نگرانی در مورد مادر، دختران و خواهران متوفی نیز وجود دارد چرا که اگر احتمال ازدواج ایشان بیش از زوجه نباشد، مسلماً حداقل در خواهران و دختران کمتر نیست لذا می بایست حکم محرومیت در مورد ایشان نیز جاری می گردید. (همو، الفرقان، ص ۳۰۵) همچنین در امثال اراضی زراعی و باغ ها، تقسیم آنها میان مستحقین امری سهل، ممکن و مقبول بوده و راه حلی بهتر، عادلانه تر و عادلانه تر در مقایسه با محرومیت است. (سبحانی، نظام الارث، ص ۳۲۶؛ شاهرودی، پژوهشهای نو، ص ۲۰)

بند پنجم. كَتَبَ الرضا عليه السلام الى محمد بن سنان فيما كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ عَلَهُ الْمَرْأَةُ أَنَّهَا لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً إِلَّا قِيمَةَ الطَّوْبِ وَ التَّقْضِ لِأَنَّ الْعَقَارَ لَا يُمَكِّنُ تَغْيِيرَهُ وَ قَلْبَهُ وَ الْمَرْأَةُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَنْقَطِعَ مَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ مِنْ الْعِصْمَةِ وَ يَجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَ تَبْدِيلُهَا وَ لَيْسَ الْوَلَدُ وَ الْوَالِدُ كَذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا يُمَكِّنُ التَّفْصِي مِنْهَا وَ الْمَرْأَةُ يُمَكِّنُ الْإِسْتِدَالَ بِهَا فَمَا يَجُوزُ أَنْ يَجِيءَ وَ يَذْهَبَ كَانَ مِيرَاثُهُ فِيمَا يَجُوزُ تَبْدِيلُهُ وَ تَغْيِيرُهُ إِذَا أَشْبَهَهُمَا وَ كَانَ الثَّابِتُ الْمُقِيمُ عَلَى خَالِهِ، كَمَنْ كَانَ مِثْلُهُ فِي الثَّبَاتِ وَ الْقِيَامِ". (شيخ صدوق، همان، ص ۳۴۷)

قریب به اتفاق رجالیون «محمد بن سنان» را از شهر کذابین و ضعفا دانسته اند.^۷ هر سه طریق صدوق به او نیز ضعیف است. (صانعی، شهادت زنان، ص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ صافی، همان، ص ۱۷) واقعاً چگونه می توان میان محرومیت زوجات از بخش عظیم از دارایی همسرشان از یک طرف و امکان جدائی از ایشان در طرف مقابل، رابطه ای برقرار کرد؛ حال آنکه فرض مسئله در جایی است که زوجه تا حین الفوت همسرش در علقه زوجیت او بوده است؟! «.. زنی که در حباله نکاح شوهر است تا هنگامی که زوج وفات یافته، چه تغییر و تحوّل برای او صورت گرفته است؟! آیا چون امکان داشته شوهرش او را طلاق دهد ولی طلاقش نداد، فقط به سبب نفس این امکان، باید از ارث شوهر در زمین و بناء و مانند آن بی بهره گردد؟!» (موسوی غروی، همان، ص ۴۳۸) از طرف دیگر همین احتمال در مورد مرد نیز مطرح

^۷ - «نجاشی» در مورد او می گوید: " و هو رجلٌ ضعيفٌ جداً لا يعول عليه و لا يلتفت الي ما تفرد به ". (نجاشی، همان، ص ۳۲۸) (از «فضل بن شاذان» نیز نقل کرده اند که در حق او گفته است: " أن من الكذابين المشهورين ابن سنان و ليس بعبد الله ". (عاملی، التحرير الطاووسی، ص ۵۰۷) «شيخ مفيد» نیز بیان میدارد: "... و محمد بن سنان مطعون فيه، لا تختلف العصابة في تهمته و ضعفه ". (خوئی، همان، ج ۱۷، ص ۱۶۸) برخی دیگر نیز به ضعف او تصریح کرده اند. (طوسی، الفهرست، ص ۲۱۹، ش ۶۱۹؛ واسطی بغدادی، همان، ص ۱۶ و ۹۲؛ علامه حلی، همان، ص ۸۹ و ۳۴۸ و ۳۹۴؛ عاملی، منتقى الجمال، ص ۳۶۰) از محقق حلی، شهید ثانی، محقق اردبیلی، ابن طاووس، سید علی طباطبائی، سید محمد عاملی، بروجردی و بسیاری دیگر نقل شده که او را ضعیف دانسته اند. (رتبانی، همان، ص ۲۱۵) در مقابل این جماعت، عده ای از متأخرین خواسته اند تا با " امارات توثیق " می نامند، او را توثیق کنند.

می شود؛ اگر صرف احتمال جدایی مرد از زن موجب محرومیت زوجه می گردد، همین محرومیت می بایست دامن مردان را هم بگیرد و حال آنکه چنین نشده است!^۸

بند ششم. حسن بن محبوب عن الاحول عن ابی عبد الله علیه السلام قال : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : " لَا يَرْتَنُ النِّسَاءَ مِنْ الْعَقَارِ شَيْئاً وَ لَهِنَّ قِيمَةُ الْبِنَاءِ وَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ. " (صدوق، همان، ص ۳۴۸)

در مورد سند این روایت گفته شده که: «راوی بلاواسطه از «أحول»، «حسن بن محبوب» است در حالیکه «أحول» در سن طفولیت او فوت کرده و امکان روایت مستقیم برای او از وجود نداشته پس این روایت مرسله است.» (بروجردی، تقریرات ثلاث، ص ۱۱۶ و ۱۲۰؛ سبحانی، همان، ص ۳۲۲)

بند هفتم. حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن السماعه عن عمه جعفر بن سماعه عن مثنی عن عبد الملك بن أعين عن أحدهما عليهما السلام قال : " لَيْسَ لِلنِّسَاءِ مِنَ الدَّوْرِ وَ الْعَقَارِ شَيْئاً " (کلینی، همان، ص ۱۲۹)

در سند این روایت «حمید بن زیاد» (نجاشی، همان، ص ۱۳۲) و «حسن بن محمد بن سماعه» واقع شده که هر دو واقفی متعصب اند. «جعفر بن سماعه» است که واقفی و ثقه می باشد. (خوئی، همان، ص ۳۷ الی ۴۰) «المثنی» نیز مشترک میان «المثنی بن عبد السلام» و «المثنی بن ولید» است که به هر دو «المثنی الحنط» اطلاق می شود. «کشی» در شرح حال ایشان صرفاً به بیانی از «علی بن حسن» که خود فطحی مذهب است بسنده کرده که: «كُلُّهُمْ حَنَاطُونَ، كُوفِيُونَ، لَا بَأْسَ بِهِمْ.» (اردبیلی، جامع الرواه، ص ۳۹؛ خوئی، همان، ج ۱۵، ص ۱۹۰) لیکن همانگونه که برخی از معاصرین نیز تصریح نموده اند که عبارت «لا بأس بهم»، دلالتی بر توثیق و حتی مدح ایشان ندارد. (صانعی، همان، ص ۱۴۴) شهید ثانی نیز روایان این حدیث را جماعتی از ضعفا معرفی می کند. (شهید ثانی، همان، ص ۲۶۰) مجلسی ثانی نیز این حدیث را ضعیف می داند. (مجلسی، مرآة العقول، ص ۱۹۰)

بند هشتم. محمد بن ابی عبد الله عن معاوية بن حكيم عن علي بن الحسن بن رباط عن مثنی عن يزيد الصائغ قال : سَمِعْتُ ابا جعفر عليه السلام يَقُولُ : " إِنَّ النِّسَاءَ لَا يَرْتَنُ مِنْ رَبَاعِ الْأَرْضِ شَيْئاً وَ لَكِنَّ لِهِنَّ قِيمَةَ الطُّوبِ وَ الخَشَبِ. قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّ النَّاسَ لَا يَأْخُذُونَ بِهَذَا. قَالَ : إِذَا وَلَّيْنَاهُمْ ضَرْبِنَاهُمْ بِالسُّوْطِ فَإِنَّهُمْ يَنْتَهَوْنَ وَ إِلَّا ضَرْبِنَاهُمْ عَلَيْهِ بِالسِّيفِ. " (کلینی، همان، ص ۱۲۹)

راوی مستقیم این روایت (یزید الصائغ) که از دروغ گوترین افراد است^۹، در صدد تخریب چهره واقعی امامان بر آمده و می کوشد تا ایشان را فردی معرفی کند که در ابرار نخستین ایشان در هدایت و اقناع سایرین، شمشیر و تازیانه است. واضح است که او با جعل این روایت و انتساب آن به امام در پی این است تا در میان غیر شیعه مسلم گردد که حکومت نباید در دست شیعه و امام ایشان قرار گیرد و گرنه آن چیزی که در انتظار مردم خواهد بود، تازیانه است و شمشیر؛ تا از این رهگذر مردم را به ابقای حکومت غیر شیعی آن زمان که سر تا پا ظلم و بی عدالتی است، ترغیب نماید. برای بطلان این کلام و اثبات جعلی بودن آن کافی است نگاهی اجمالی به برخی از آیات قرآن بیفکنیم؛ در سوره بقره می خوانیم: «و برای مردم کلام نیکو بگو.»^{۱۰} آیا تمسک به تازیانه و شمشیر در مقابل مسلمانی که به

^۸ در مورد این روایت بیان شده: " و هذه الرواية تنادي بأعلى صوتها أنها ليست بهذه الالفاظ من الامام عليه السلام كما يعرف ذلك من كان له أدنى بصيرة في الفاظ الاحاديث المنقولة عنهم عليه السلام. " (بروجردی طباطبایی، همان، ص ۱۱۱)

^۹ «فضل بن شاذان» در حق او می گوید: " الكذّابون المشهورون أبو الخطاب و يونس بن ظبيان و يزيد الصائغ و مُحَمَّد بن سنان و أبوسيمنه أشهرهم. " (خوئی، همان، ج ۲، ص ۱۳۰؛ حلی، همان، ص ۴۱۸؛ جبعی عاملی، همان، ص ۱۸۸) «ابن داود» نیز در شرح حال او اضافه می کند که او واقفی مذهب است. (ابن داود، رجال، ص ۲۸۵) شهید ثانی بعد از بیان این روایت چنین بیان می دارد: "... وَ فِي طَرِيقِ الثَّانِي جَمَاعَةٌ ضَعْفَاءُ وَ نَاهِيكَ بِزَيْدِ الصَّائِغِ فَقَدْ قَالَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ... " (جبعی عاملی، بی تا، ص ۲۶۱)

^{۱۰} " و قولوا للناس حسناً " آیه ۸۳ بقره

کتاب خدا و آیات آن استناد می کند، کلام نیکو و رفتار خوش است!!؟ در حالیکه امام مأمور است تا در هدایت خلق برهان ارائه دهد نه این که تمسک به وسایلی نماید که امثال بنی امیه و بنی عباس^{۱۱} به آن چنگ زده و حکومت خود را حفظ کرده و مردم را به راهی که می خواستند می کشاندند. «واضح و مشهود است که هجو و ضرب و شتم و قتل، مردم را از راه حق و استماع و عمل به کتاب خدا، در اعلی مرتبه دور می سازد و آن چه ایشان را به حق نزدیک کرده و شیفته کلام الهی می گرداند، زبان خوش و خلق نیک و عدل و احسان است.» (موسوی غروی، فقه استدلالی، ص ۲۱۰) «این که انسان بگوید حرف من را قبول کن و آلا با شمشیر تو را می کشم صحیح نیست، زیرا شمشیر اگر بالای سر انسان قرار گیرد به ناچار سخن را می پذیرد چه حق باشد و چه باطل». (موسوی اردبیلی، ارتداد نگاهی دوباره، ص ۱۲) خداوند صفت راست گویان و صادقین را با ارائه دلیل و برهان برای گفتار و کردارشان گره زده است.^{۱۲} آیا تمسک به تازیانه و شمشیر همسنگ تمسک به دلیل و برهان است یا از مصادیق آن !! در آیه ۳۴ سوره نحل آمده: «پس آیا جز ابلاغ آشکارگر بر رسولان وظیفه ای است؟»^{۱۳} سپس در آیه ۱۲۵ همان سوره می فرماید: «با فرزندی و اندرز نیکو (مکلفان را) به راه پروردگارت دعوت کن، و با آنان با نیکوترین شیوه مجادله نمای. به راستی پروردگارت به (حال) کسی که از راه او منحرف شده دانتر و (هم) او به (حال) راه یافتگان (نیز) دانتر است.»^{۱۴} همچنین امر می نماید تا در مقام مجادله با افرادی که از گردن نهادن به ایشان و احکامشان روی گردانند، نه راه حسن و نیکو بلکه احسن طرق را در پیش گیریم. حال آیا توسل به ابزارهایی مانند تازیانه و شمشیر برای پذیرش حکمی از احکام ارث در راستای عمل به این آیات است!!^{۱۵} چقدر فرق است میان این آیات و التزام به مفاد روایت مورد بحث در لزوم ضرب با تازیانه و در صورت عدم پذیرش نظر شیعه در آن مساله دست به قبضه شمشیر بردن و مسلمانی را به قتل رسانیدن. از سوی دیگر این روایت با واقعیت خارجی آن زمان نیز سازگاری ندارد؛ زمان ورود این روایت مسلماً مباحث مربوط به حقوق زنان، مورد توجه نبوده تا مردان به حمایت از زنان افزایش سهم الارث دریافتی خویش را نپذیرفته یا زنان در مقابل این حکم اعتراض نمایند و به آیات قرآن نیز استناد نمایند لذا در چنین محیطی راضی نشدن مردان به این محرومیت مفهومی ندارد. از طرف دیگر عامه که پیوسته بر میراث عصبه اصرار داشتند و بر خلاف قرآن و سنت به آن ملتزم شده اند مطمئناً این حکم را قبول می کردند. (عابدینی، ارث زن از زمین، ص ۷۳) عدم پذیرش این حکم از جانب عامه بواسطه التزام به قرآن و عموم و اطلاق آن نیز نمی تواند باشد؛ ایشان در تخصیص و تقييد قرآن مبسوط الید بوده اند.^{۱۶}

^{۱۱} " ...أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةٍ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعَسْفِ وَالْجَوْرِ وَأَنَّ إِمَامَتَنَا بِالرِّقِّ وَالتَّالْفِ وَالْوَقَارِ وَالتَّقِيَّةِ وَحُسْنِ الْخُلُقَةِ وَالْوَرَعِ وَالِاجْتِهَادِ فَرَعَبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَفِي مَا أَنْتُمْ فِيهِ " (عاملی، ۱۴۰۹، ص ۱۶۵)

^{۱۲} " قل هاتوا برهانكم إن كنتم صادقين " آیه ۱۱۱ سوره بقره

^{۱۳} " و قال الذين أشركوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شيء نحن ولا آباؤنا ولا حرمنا من دونه من شيء، كذلك فعل الذين من قبلهم فهل على الرسول إلا البلاغ المبين " آیه ۳۴ نمل. ذیل آیه ۵۴ سوره مبارکه نور نیز عیناً همین عبارت تکرار شده است.

^{۱۴} " أدعُ إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي أحسن " آیه ۱۲۵ سوره نحل

^{۱۵} " ... كذلك يترنم نعمته عليكم لعلكم تسلمون * فإن تولوا فإنما عليك البلاغ المبين " آیه ۸۱ و ۸۲ نحل. مسلماً نگارنده وظیفه معصوم را صرف بیان حکم نمی داند بلکه وظیفه مهمتر ایشان اجرای احکام اسلام است که خود اصدق مصادیق ابلاغ مبین است چه اینکه آشنایی مردم با آثار و نتایج اجرای احکام شارع، از مراحل اعلای ابلاغ تمام حکم است. تمام کلام در شیوه اجراست!؟

^{۱۶} - روایت دیگری نیز از همین راوی و به همین مضمون وارد شده: یزید الصائغ قال : سألتُ أبا عبد الله عليه السلام عن النَّسَاءِ هل يترنم الرباع؟ فقال : " لا ولكن يترنم قِيمَةَ النَّبَاءِ " قال قلتُ : فإنَّ النَّاسَ لا يَرْضُونَ بِذَا؟ قال : فقال : إِذَا وُلِّينَا فَلَمْ يَرْضِ النَّاسُ بِذَلِكَ ضَرَبْنَاَهُمْ بِالسُّوْطِ فَإِنَّ لَمْ يَسْتَقِيمُوا ضَرَبْنَاَهُمْ بِالسَّيْفِ " (كليني، همان، ص ۷۸)

بند نهم. علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن جمیل عن زرارہ و محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیہ السلام قال: "لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الْأَرْضِ شَيْئاً". (کلینی، همان، ص ۱۲۸)

بند دهم. یونس عن محمد بن حمران عن زرارہ عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیہ السلام قال: "النِّسَاءُ لَا يَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً". (طوسی، تهذیب الاحکام، ص ۸۲)

بند یازدهم. علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن ابن اذینہ عن زرارہ و بکیر و فضیل و برید و محمد بن مسلم عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیہما السلام منهم من رواه عن ابی عبد الله علیہ السلام و منهم من رواه عن أحدهما علیہما السلام "أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنْ تَرَكَهٖ زَوْجِهَا مِنْ تَرْبَةِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا أَنْ يُقَوِّمَ الطُّوبُ وَ الْخَشْبُ قِيمَةً فَتُعْطَى رُبْعَهَا أَوْ ثُمْنَهَا إِنْ كَانَ لَهَا وَ لَدَّ مِنْ قِيمَةِ الطُّوبِ وَ الْجُدُوعِ وَ الْخَشْبِ". (کلینی، همان، ص ۱۲۸)

سه روایت اخیر از لحاظ سندی صحیح اند.

در مقام جمع بندی ملاحظه شد که بسیاری از این روایات مفید محرومیت از لحاظ سندی ضعیف می باشند. این روایات از لحاظ مفادی نیز با یکدیگر مطابقت نداشته و از برخی از آنها محرومیت از تمام اراضی و ابنیه و از برخی دیگر محرومیت از خانه و یا زمین کشاورزی بر می آید لذا لسان آنها در میزان محرومیت به شدت مضطرب است. همچنین وجوهی که در برخی از آنها به مناسبت حکمت یا علت این محرومیت وارد شده صراحتاً بر بطلان آن و سستی شان دلالت دارد. اگر دلالت صریح آیات وارده در این خصوص مورد پذیرش قرار نگیرد و نوبت به تعارض اخبار برسد؛ حسب روایات عرض اخبار بر قرآن که شامل تمامی روایات (اعم از این که معارض داشته باشند و یا نداشته باشند) می گردد، تقدّم با روایاتی است که زوجه را در تمام ترکه سهم می دانند. (صادقی تهرانی، رساله توضیح المسائل، ص ۳۴۵؛ خویی، مصباح الاصول، ص ۳۵۷ بعد؛ فضل الله، ثمار البحر، ص ۶۶ و ۶۷) در اصل حدوث تعارض میان ادله نیز نظر به کثرت عددی یک طرف و قلت طرف دیگر نمی شود و صرف کثرت نیز، فی نفسه دلیل نیست. (همان، ص ۶۸)

نتیجه بحث:

در فقه شیعه در خصوص مسئله میراث زوجه پنج دیدگاه مطرح می باشد. بر طبق نظر مشهور زوجه از عین و قیمت تمامی زمین های باقی مانده از زوج اعم از زمین های مزروعی، باغ، زمین خانه مسکونی و.. محروم است و سهمی از آن ها به ایشان تعلق نمی گیرد. هم چنین از عین آلات و ابنیه و اشجار موجود در زمین نیز ممنوع بوده و صرفاً به میزان ربع یا ثمن در قیمتشان سهم شناخته شده اند. دسته ای دیگر زوجه را صرفاً محروم از عین زمین و عین ابنیه و آلات و اشجار دانسته اند لیکن نصیب ایشان را در قیمت این دسته از ماترک پذیرفته اند. عده ای نیز بر این نظر رفته اند که متعلق محرومیت ایشان فقط عین و قیمت زمین خانه مسکونی و عین آلات و ابنیه و اشجار می باشد. برخی نیز این ممنوعیت را در عین زمین خانه مسکونی و آلات و ابنیه اعلام نموده اند و قیمت آن ها را تحت عموماً ارث دانسته اند. در مقابل این دیدگاه ها که در اصل پذیرش محرومیت زوجه با یکدیگر مسترکند، دسته ای از فقها این محرومیت را از اصل منکر شده و زوجه را همانند سایر ورثه در تمام ماترک سهم دانسته اند.

بر نظر مرحوم استاد (رضوان الله تعالی علیه) آیات ۷ و ۱۲ سوره نساء به دلالت واضح بیانگر سهم بودن زوجه در تمام ترکه و در کنار سایر ورثه هستند. بنابراین نه تنها قرآن میان متعلق نصیب زوجات با سایر ورثه تفاوتی قائل نیست بلکه اساساً نحوه ی بیان این مطلب و تاکیدات فراوان آن بگونه ای است که از پذیرش هر گونه تاویل و توجیه و تخصیص ابا دارند. علاوه بر عموم و اطلاق بسیاری از روایات وارده، در خصوص متعلق سهم زوجه دو روایت صحیح

السند نیز وجود دارند که بالصرّاحه ایشان را در تمام ترکه سهیم دانسته و نافی این محرومیت می باشند. روایات وارده در خصوص محرومیت نیز مخالف با آیات قرآن، عموم و اطلاق روایات متواتر در خصوص متعلق سهم زوجه و روایات منصوص می باشند. بسیاری از این روایات دارای ضعف سندی و دلالتی بوده و حکمت یا علّتی که در برخی از آنها ذکر شده برای حکم به مجعول بودن آنها کفایت می کند. احتیاط علمی و عملی نیز در اخذ به حکم قرآن و عدم مخالفت با آن است.

به موجب ماده ۹۴۶ قانون مدنی: «زوج از تمام اموال زوجه ارث می برد و زوجه در صورت فرزند دار بودن زوج یک هشتم از عین اموال منقول و یک هشتم از قیمت اموال غیر منقول اعم از عرصه و اعیان ارث می برد. در صورتی که زوج هیچ فرزندی نداشته باشد سهم زوجه یک چهارم از کلیه اموال، به ترتیب فوق می باشد.» با بیان آراء مطروحه حول مسأله محرومیت زوجه معلوم می گردد که حکم ماده ۹۴۶ قانون مدنی از آنجا که اصل محرومیت در برخی ماترک را پذیرفته با نظر فقهایمانند ابن جنید، نعمانی مغربی، حاج آقا رحیم ارباب، موسوی غروی، صادقی تهرانی و سایرین که محرومیت مزبور را از اساس منکر گردیده اند متفاوت است؛ و با توجه به اینکه اموال متعلق محرومیت را تمام اراضی و آلات و ابنیه و اشجار موجود در آن معرفی می کند با نظر فقهایمانند سید مرتضی (که متعلق محرومیت را بنای خانه مسکونی و زمین آن معرفی کرده اند) و شیخ مفید و ابن ادیس (که میزان محرومیت را عین و قیمت آن دانسته اند) تفاوت دارد. همچنین با عنایت به اینکه محرومیت را در عین اموال مزبور می داند و نه عین و قیمت آن با نظر مشهور فقها نیز مخالف است. هرچند عدم اعتقاد به وجود تفصیل در زوجات مشمول این حکم، وجه تفارق این نظر با نظر فقهایمانند شیخ صدوق و مرحوم شعرانی است لیکن برداشتی که از مجموع ادله مطروحه در باب محرومیت حاصل گردید و در ماده ۹۴۶ تبلور یافت امری بی سابقه در فقه نبوده و بزرگان دیگری نیز قائل به این میزان محرومیت شده اند.

«والسلام علی من اتبع الهدی»

منابع و مأخذ

۱- قرآن کریم

- ۲- ابن ادیس، محمد بن منصور بن احمد حلّی، ۱۴۰۵، السرائر، جلد ۳، چاپ دوم، قم، انتشارات علم الهدی
- ۳- اردبیلی، احمد بن محمد، ۱۴۰۳، مجمع الفائدة و البرهان، جلد ۱۱، چاپ نخست، قم، انتشارات جامعه مدرسین
- ۴- اردبیلی، احمد بن محمد، بی تا، زبده البیان فی احکام القرآن، تهران، کتاب فروشی مرتضوی
۵. اسکافی، ابن جنید، (۱۴۱۴)، مجموعه فتاوی ابن جنید، (به کوشش علی پناه اشتهاردی) قم، موسسه نشر اسلامی
۶. بابویه قمی، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق. ۲۲.
۷. بحرانی، یوسف، (بی تا)، الحدائق الناظره فی احکام العتره الطاهره، ج ۹، قم، انتشارات جامعه مدرسین، قم
۸. بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، المقنعه، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۹. -----، المسائل الصاغانیه، قم، کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۱۰. بروجردی، محمد تقی، نخبه الافکار فی حرمان الزوجه من الاراضی و العقار، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا.
۱۱. بلاغی، محمد جواد (علامه بلاغی)، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۲، قم، بنیاد بعث، ۱۴۲۰ ق.
۱۲. تفرشی، سید مصطفی، نقد الرجال، ج ۱، قم، موسسه آل البيت، ۱۳۷۶.
۱۳. تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام عن أهل بیت رسول الله علیه و علیهم أفضل السلام، ج ۲، قاهره، دار المعارف، ۱۳۸۳ ق .
۱۴. جبعی عاملی، زین الدین بن علی الرعايه فی علم الدرایه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۸ ق
۱۵. جبعی عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، (۱۴۱۶)، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، ج ۱۳، قم، موسسه المعارف

۱۶. -----، (بی تا)، الرسائل، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، چاپ سنگی.
۱۷. -----، (۱۴۰۸)، الرعايه في علم الدرايه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی
۱۸. جرجانی، ابو المحاسن، جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، ج ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۱۹. جنّاتی، محمد ابراهیم، ادوار فقه و کیفیت بیان آن، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۴.
۲۰. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، صلاه الجمعه، قم، انتشارات عرش اندیشه، ۱۴۲۸ ق.
۲۱. حسینی شیرازی، سید محمد، تقرب القرآن الی الاذهان، ج ۱، بیروت، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ ق
۲۲. حسینی عاملی، محمد جواد، (بی تا)، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، ج ۸، چاپ سنگی.
۲۳. حلّی، ابی القاسم (محقق حلّی)، (۱۴۰۹)، شرایح الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۴، تهران، انتشارات استقلال
۲۴. حلّی، حسن بن یوسف (علامه حلّی)، (۱۴۱۳)، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، ج ۳، قم، موسسه نشر اسلامی
۲۵. -----، (۱۳۶۸)، تبصره المتعلمین فی أحكام الدین، تهران، انتشارات فقیه
۲۶. حلّی، حسن بن یوسف (علامه حلّی)، خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، قم، موسسه نشر ایلامی، ۱۴۱۷ ق.
۲۷. حلّی، حسن بن علی بن داود، رجال (معروف به رجال ابن داود)، نجف، منشورات مطبعه الحیدریه، ۱۳۹۳ ق.
۲۸. حلّی، محمد بن ادریس (ابن ادریس)، (۱۴۰۵)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، قم، انتشارات علم الهدی
۲۹. حلّی، محمد بن حسن (فخر المحققین)، (۱۳۸۷)، ایضاح الفوائد فی شرح إشکالات القواعد، ج ۴، قم، المطبعه العلمیه
۳۰. حلّی، یحیی بن سعید، (۱۴۰۵)، الجامع للشرایع، قم، مطبعه العلمیه
۳۱. خاجوئی، محمد اسماعیل، الرسائل، ج ۲، بی جا، دار کتاب الاسلامی، بی تا.
۳۲. خوئی، سید ابو القاسم، (۱۴۱۳)، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواه، ج ۶ (الف) و ۱۳ (ب) و ۸ (ج) و ۲۰ (د) و ۱۷ (ه) و ۲۱ (و) و ۱۱ (ز) و ۱۵ (ح)، قم
۳۳. -----، مصباح الاصول (به قلم سید محمد بهسودی)، ج ۲، قم، انتشارات داورى، ۱۴۱۷ ق.
۳۴. سبحانی، جعفر، (۱۴۱۵)، نظام الارث فی شریعه الاسلامی الغراء، قم، موسسه الامام الصادق
۳۵. سبزواری، محمد باقر، (۱۴۲۳)، کفایه الاحکام، ج ۲، قم، موسسه نشر اسلامی
۳۶. رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب، ج ۹، بیروت، دار إحياء التراث العربيه، ۱۴۲۰ ق.
۳۷. ربّانی، محمد حسن، بررسی نظریات رجالی امام خمینی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۴.
۳۸. -----، اصول و قواعد فقه الحديث، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۳۹. روحانی، سید محمد صادق، (۱۴۱۲)، فقه الصادق، ج ۲۶، قم، المطبعه العلمیه
۴۰. رودسری، ابراهیم، الفوائد الغرویه، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه، ۱۴۱۹.
۴۱. سبحانی، جعفر، نظام الارث فی شریعه الاسلامی الغراء، قم، موسسه الامام الصادق، ۱۴۱۵ ق.
۴۲. -----، (۱۴۲۷)، دروس موجزه فی علمی الرجال و الدرايه، قم، منشورات المركز العالمی للدراسات الاسلامیه
۴۳. -----، (۱۴۲۸)، کلیات فی علم الرجال، قم، موسسه الامام الصادق
۴۴. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، إرشاد الاذهان الی تفسیر القرآن، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ ق.
۴۵. سبزواری، محمد باقر، کفایه الاحکام، ج ۲، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۳ ق.
۴۶. سیوری حلّی، مقداد بن عبد الله (فاضل مقداد)، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، بی جا، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۴۱۹.
۴۷. شبر، سید عبد الله، الجوهر الثمین فی تفسیر کتاب المبین، ج ۲، کویت، مکتبه الالفین، ۱۴۰۷ ق.
۴۸. شبستری، عبد الحسین، الفائق فی رواه و أصحاب الامام الصادق، ج ۳ و ۱، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۴۹. شعرانی، میرزا ابو الحسن، شرح تبصره المتعلمین، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۷.
۵۰. شوشتري، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۱، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۹.
۵۱. شیرازی، محمد حسین، الفقه، ج ۸۳، بیروت، دار العلوم، ۱۴۰۹ ق.
۵۲. صافی گلپایگانی، لطف الله، ارث الزوجه، قم، المطبعه العلمیه، ۱۳۸۵
۵۳. صادقی تهرانی، محمد، البلاغ فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات جامعه القرآن، ۱۴۱۹ ق.

۵۴. ----- رساله توضیح المسائل، تهران، امید فردا، ۱۳۸۵.
۵۵. ----- (۱۳۶۵)، الفرقان فی تفسیر القرآن، ج ۶، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی
۵۶. ----- (۱۴۲۵)، تبصره الفقهاء بین الكتاب و السنه، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی
۵۷. ----- (۱۳۸۶)، نگرشی جدید بر حقوق بانوان در اسلام، تهران، انتشارات امید فردا
۵۸. ----- (۱۴۲۶)، التفسیر الموضوعی للقرآن الکریم، ج ۱۶، قم، چاپ مولف
۵۹. صانعی، یوسف بلوغ دختران، قم، انتشارات میثم تمار، ۱۳۸۶.
۶۰. طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، ج ۶، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲.
۶۱. طباطبایی حکیم، سید محسن، رساله فی حرمان الزوجه من بعض الارث، قابل دسترسی از طریق آدرس اینترنتی www.Islamicfeqh.com/magazines/feqh41a/m41ara-a.htm
۶۲. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ ق.
۶۳. صانعی، یوسف، (۱۳۸۵)، شهادت زن در اسلام، قم، انتشارات میثم تمار
۶۴. ----- (۱۳۸۶)، ربای تولیدی، قم، انتشارات میثم تمار
۶۵. طباطبایی، سید علی، (۱۴۱۲)، ریاض المسائل فی بیان أحكام الشرع بالدلائل، ج ۲، قم، موسسه نشر اسلامی
۶۶. طباطبایی بروجردی، حاج آقا حسین، (۱۴۱۳)، تقریرات ثلاث (بقلم علی پناه اشتهاردی)، قم، موسسه نشر اسلامی
۶۷. طباطبایی حکیم، سید محسن، (۱۴۲۷)، رساله فی حرمان الزوجه من بعض الارث، قم، مجله فقه اهل بیت، ش ۴۳.
۶۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۶۹. ----- جوامع الجامع، ج ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۷۰. طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۷۱. طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، (۱۳۸۷)، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۴، تهران، مکتبه المرتضویه لإحياء آثار الجعفریه
۷۲. ----- (۱۴۱۷)، الفهرست، قم، موسسه نشر اسلامی.
۷۳. ----- تهذیب الاحکام، ج ۸ (ب) و ۹ (الف)، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۷۴. ----- اختیار معرفه الرجال (رجال کثی)، ج ۲، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۰۴ ق.
۷۵. ----- الخلاف، ج ۴، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۷۶. ----- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۷۷. عاملی، محمد بن حسن (شیخ حرّ عاملی)، وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ۲۶، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۱۴ ق.
۷۸. عاملی، حسن بن زین الدین، منتقى الجمال فی الاحادیث الصحاح و الحسان، ج ۱، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۷۹. عاملی، حسن بن زین الدین، (۱۴۱۱)، التحریر الطاوسی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی
۸۰. فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، ج ۳، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۷۴.
۸۱. فیض کاشانی، ملا محسن، الوافی، قم، کتابخانه امیر المومنین، ۱۴۰۶.
۸۲. ----- الاصفی فی تفسیر القرآن، ج ۱، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۸۳. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۳، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۸۴. کاشانی، ملا فتح الله، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۲، تهران، کتابفروشی علمی، ۱۳۳۶.
۸۵. کاظمی، جواد بن سعید (فاضل جواد)، مسالک الافهام الی آیات الاحکام، ج ۳، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۶۵.
۸۶. کلباسی، محمد ابراهیم، الرسائل الرجالیه، ج ۱، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۲.
۸۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱ و ۷، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.
۸۷. مکارم شیرازی، ناصر، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۳، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۱ ق.
۸۸. مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، ج ۵، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰.
۸۹. مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، ج ۲، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ ق.

۹۰. موسوی البغدادی، علی بن الحسین (سید مرتضی)، الانتصار، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ ق.
۹۱. -----، رسائل المرتضی، ج ۱، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ ق.
۹۲. موسوی سبزواری، سید عبد الاعلی، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۷، بیروت، موسسه اهل بیت علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
۹۳. موسوی غروی، سید محمد جواد، شرح رساله آیت الله بروجردی، اصفهان، نشر نگارش، ۱۳۸۲
۹۴. -----، فقه استدلالی در مسائل خلافی، ج ۱، اصفهان، انتشارات اقبال ۱۳۷۷.
۹۵. نجاشی الاسدی، ابو العباس، رجال، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۹۶. نراقی، أحمد بن محمد، مستند الشیعه، ج ۱۹، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۱۹ ق.
۹۷. نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۱، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق.
۹۸. وحید بهبهانی، محمد باقر تعلیقه علی منهج المقال، بی جایی تا.
۹۹. هاشمی شاهرودی، سید محمود، ارث الزوجه من العقار، مجله الفقه، ش ۴۱ و ۴۵ و ۴۶.